بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس وستایش خدای را که بقدرت کامله خویش اجناس موجودات مختلفه را از کتم عدم بصحرای
وجود آورد ونوع انسان را بتکریم وتشریف عقل وعلم مشرف ومکرم کرده بر سایر مخلوقات
پادشاه وامیر گردانید چنانکه فرموده ولقد کرمنا بنی آدم وبعضی را از آن جمله بعنایات ازلیه
وصول الی اعلی درجات السعادات کرامت نموده وبفضایل اخلاق واعمال خیر مزین ساخت
وکریمه السابقون السابقون اولئک المقربون لا خوف علیهم ولا هم یحزنون نعت وصفت
ایشان گردانید وبعضی را بواسطه متابعت نفس اماره ونسیان از مبدأ اصلی در بیدای غی وحیرت سر
گردان وپریشان ساخته نیل شقاوت بر وجوه ایشان کشیده ولباس رذایل اخلاق چون حقد وحسد
وآز وآزرده وبخل وحسد در ایشان پوشید چنانکه فرموده عز من قائل ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا

ونحشره

ونحشره یوم القیمة اعمی وجایی دیگر فرموده نسوا الله فانساهم سبحانه ما اعظم شانه وصد هزاران صلوات
صلوات وتحیات زاکیات بر ذات مطهر وروح مقدس سرور کاینات وخلاصه
موجودات ومنبع سعادات ابی القاسم محمد المصطفی **شعر** محمد که اصل هستی شد وجودش
جهان گردی زشادروان جودش وبر آل واصحاب واشیاع او باد صلوات وتحیتی که امداد آن
با امتداد تعاقب لیل ونهار پیوسته باشد ونسیم آن بر بری آهوی تاتار مشکین گردد ان الله
وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وآله وسلموا تسلیما **اما بعد** چون حضرت
واهب مطلق جل جلاله وعم نواله محرر این اوراق را توفیق بساط بوسی امیر کبیر عالم عادل ذوی الالباب
الطاهر والحسب الظاهر امیری که فطرت سلیمش وذهن مستقیمش در مضمار فضل ودانش از افاضل زمان که سالها
اوقات را در تحصیل علوم وتحقیق آن مصروف داشته اند وقصب السبق ربوده کریم الاخلاقی
که بوجود وفضایل محمود که از آبا واجداد کرام وموالی ومشایخ عظام قدس الله ارواحهم میراث یافته
فضایل علمیه وعملیه جمع کرده صاحب فرخی که در دفع وقایع ورفع حوادث بهیچوجه منزعج ومغموم نگردد

نکرد

و درحرمی که عکس اسرار روزگار در رای روشن او معاینه توان دید و پرتو انوار غیب از او مشاهده توان

ضمیر منیرش در حل مشکلات چون مصباح و طبع وقادش در دقایق معضلات چون مفتاح بیت

افتاب رای او گر سایه بر چرخ افکند ؛؛ باد در عار آید از خورشید گردون ؛؛ که در ایام دولت

و حکومتش دست متغلبه از دامن ضعفا چنان کوتاه شده که گرگ و میش در یک آبشخور زنند و متوطنان

دار العباد یزد به یمن تربیت و عاطفتش آسوده و مرفه کال در مساء و صباح در رواج مدعای دوام دولت

پادشاه اسلام خلد الله ملکه و سلطانه و اید بالنصر الصمدی جنوده و اعوانه روزگار مشغولند راتبه

اضی الامیر الاعظم الاعدل الاشرف الاکمل مهمد قواعد الخیر مشید ارکان المبرات المختص بمراتب

الملک اللطیف عماد الحق و الملة و الدنیا و الدین امیر شیخ عبد اللطیف ایده الله تعالی ظلاله علی ساکنی

دار العبادة عمرها علی مفارق المخلصین حضور حاکم است فرموده و از آن بارگاه عالی تشریف التفات

و عاطفت مشرف شد بر حسب کلام مجید ربانی و تنزیل حمید سبحانی که لئن شکرتم لازیدنکم جواب مع

همت بر ادای شکر بعضی از آن الطاف مصروف داشت و رساله در حکمت عملی که انفع اقسام

حکمت است خواص و عوام آن محتاج باسم مبارک آن عالی حضرت پرداخت تا باین وسیله شرف

قبول یافته طلایع آن فایده گیرند و ثواب آن قرین روزگار همایون گردد و این رساله را نامید بتحفه جامع الحکمة العملیة و مشتمل ساخت

بمقدمه

بر مقدمه و سه مقاله و خاتمه و من الله الهدایة و التوفیق

مقدمه	مقاله اولی	مقاله ثانیه	مقاله ثالثه	خاتمه
در اقسام علوم بر رای فلاسفه	در علم اخلاق	در معاش اهل خانه و اصناف مردم	در سیاست شهرها و اقلیمها	در وصایای حکما

مقدمه در تعریف حکمت و اقسام آن و فایده هر یک از اقسام اعلم وفقکم الله تعالی

ادراک حقایق الاشیاء و معرفت من شانه الابتداء و الیه الانتهاء و العمل بالواجب لتکون

ابدا احیا من الزوال و الفناء حکمت صفتی که حقیقت اشیا بوی دانسته شود بقدر طاقت

بشری و همچنین بوی دانسته شود آنچه سزاوار و مناسب است از احوال و اعمال و فایده این

علم آن باشد که انسان نفس خود را بدانش اشیاء و احاسن احوال و محاسن افعال آراسته

سازد و عالمی معقول گرداند شبیه بعالم محسوس و مستعد سعادات اخروی گردد و بحکم او من

حی فی الدارین حیات ابدی یابد و درین موضع باید دانست که جمیع مخلوقات مع کثرت انواعها

و اشخاصها بحیث یمتنع ان یحصی در چهار قسم منحصرند قسم اول آنکه او را عقل و حکمت هست

و طبیعت و شهوت نیست و ایشان فرشتگانند قسم دوم آنکه او را شهوت و طبیعت هست

و عقل و حکمت نیست و ایشان حیوانات و بهایمند قسم سیوم آنکه او را عقل و حکمت نیست و
طبیعت و شهوت نیست چون جمادات و نباتات قسم چهارم آنکه او را عقل و حکمت هست
و همچنین طبیعت و شهوت هست چون انسان و این اشرف اقسام اربعه است و اکمل افراد
و اختصاص این قسم حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم و مقصود از ایجاد کونین و ظهور
عالمین وجود این قسم بوده که لولاک لما خلقت الافلاک و نفس انسانی مانند چراغیست
که با وجود نور الهام از دخان وسواس خالی نیست چنانکه در اخبار آمده که حضرت عزت
تعالی و تقدس بر طرف راست دل فرشته آفریده نام او الهام و فرشته بر طرف
چپ نام او وسواس پس هرگاه که نفس انسانی متابعت الهام کند وسواس ضعیف شود
و چون متابعت وسواس کند الهام ضعیف شود و این معنی اشارتست تا که چون آدمی را عقل و حکمت
بر طبیعت و شهوت غالب شود و اکتساب سعادات و اعمال حسنات ازو صادر شود و باخلاق
ملکی متصف گشته مستحق جنت جاوید گردد چنانکه فرموده عز شانه و اما من خاف مقام ربه و نهی
النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی و چون بدین مقام رسد قرب او بحضرت خاص آنا
فانا زیاده میگردد تا بجایی رسد که ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی بگوش هوش استماع کند و حجاب بند از پیش نظر او برخواسته

مطلوب حقیقی و محبوب حقیقی را هم آغوش میند و سر و تن اقرب الیه من حبل الورید دریابد و پرده
وار خود را بنور محبت احراق کرده و فانی مطلق گشته بحضرت حق باقی گردد و زندگانی جاوید
یافته بترنم این بیت مشغول گردد **بیت** مدتی یار یار میگفتم ؛ خود بتحقیق یار خود بودم ؛ و چون
سالک راه حق را این حال دست دهد بمقام توحید رسیده باشد و اگر نعوذ بالله طبیعت و شهوت
بر عقل و حکمت غلبه کند و وسواس بر الهام مستولی شود و قضیه منعکس گشته در سلک بهایم
منخرط گردد بلکه مرتبه او از مرتبه حیوانات پست تر شود چنانکه در کلام مجید آمده اولئک کالانعام بل هم
اضل و اولئک هم الغافلون و از اینجاست که حضرت مصطفی علیه و آله و سلم فرموده الدنیا مزرعة الآخرة
ایزد تبارک و تعالی جمله را توفیق خیر و سعادت رفیق گرداناد و چون از تعریف حکمت فارغ شدیم شروع
کنیم در تقسیم آن و چون علم حکمت دانش موجوداتست و موجودات بر دو قسم یکی آنچه وجود آن
موقوف بر حرکات ارادی انسان نیست مانند افلاک و عناصر و تدبیر و تسبیح و وحدت
و کثرت و غیرها دوم آنچه وجود آن منوط بتدبیر و تصرف انسان بود چون احوال و افعال بشری پس
علم موجودات نیز دو قسم است یکی علم بقسم اول و آن را حکمت نظری خوانند و دیگر علم بقسم دوم و آن را حکمت
عملی خوانند و این قسم حکمت یعنی عملی در بحث اول مذکور میشود و بالله التوفیق

حکمت علمی
واین سه قسم است

حکمت عملی
واین نیز سه قسم است

علم اعلی	علم اوسط	علم اسفل	سیاست نفس	سیاست منزل	سیاست ابنای نوع
نظر صاحب این علم در امور یست که وجود و حدود آن هیچیک بماده و حرکت احتیاج ندارد چون ذات خدای تعالی و ربوبیت و وحدت و کثرت و علیت و معلولیت و وجوب و امکان و مانند آنها	نظر صاحب این علم در امور یست که وجود آن بماده متعلق است اما حدود آن بماده متعلق نیست چون تدویر و تربیع و تثلیث و عدد و حرکات عدد	نظر صاحب این علم در امور یست که وجود و حدود آن بماده متعلق است چون اجرام افلاک و عناصر اربعه و آنچه از عناصر متکون میشود و احوال هر یک از حرکت و سکون	باین قسم شناخته شود که اخلاق و افعال انسان چگونه باید تا در دنیا و عقبی نیکبخت باشد	باین قسم شناخته شود که زندگانی انسان با زن و فرزند و خدمتکار و دوست و دشمن و غیر اینها چگونه باید تا حالت او منتظم باشد و موجب اکتساب سعادت	باین قسم شناخته شود اصناف سیاسات و ریاسات و اجتماع مدنیه و فاضله و آنچه بادشاه را در ریاست باشد از امیر و وزیر و [illegible] و جلیس و ندیم و صاحب طعام و غیر اینها

و هر قسم از این اقسام علمی بدو قسم منقسم میشود قسمی بمثابه اصل

وقسمی

وقسمی بمثابه فرع و باز هر یک از اقسام اصلیه و فرعیه باقسام منقسم چنانکه درین جدول نموده میشود

اصول حکمت الهی پنج قسم است چنانکه درین جدول نموده می شود

قسم اول	قسم دوم	قسم سوم	قسم چهارم	قسم پنجم
در شناختن معانی که جمیع موجودات را شامل است مثل [illegible] و وحدت و کثرت و وفاق و خلاف و تضاد و [illegible] و علت و معلول	در شناختن اصول و مبادی علم طبیعی و علم ریاضی و علم منطق	در اثبات حق اول تعالی و تقدس و در بیان توحید او و امتناع [illegible] و در آنکه خدای تعالی واجب الوجود است بذاته و ماسوای او [illegible] و در صفات او	در اثبات جواهر روحانی که اول [illegible] مخلوقات و اختلاف مراتب و طبقات آن جواهر و [illegible] هر یک از ایشان [illegible] و این جواهر را [illegible] شرع ملائکه خوانند و [illegible] عقول [illegible]	در شناختن تسخیر بودن جواهر جسمانی سماویه و ارضیه جواهر روحانیه را و دلالت بر ارتباط [illegible] سماویات بملائکه [illegible] و ارتباط مجموع [illegible] الذی لیس کمثله شیء و هو العلیم القدیر

فروع حکمت الهی دو قسم است چنانکه درین جدول نموده می شود

و کتاب مابعد الطبیعه ارسطاطالیس برین مجموع مشتمل است

قسم اول	قسم دوم
در شناختن چگونگی وحی و [illegible] و دلالت بر [illegible] که بآن قوت انبیا صاحب وحی شده اند و در بیان آنکه بچه خاصیت معجزه از ایشان صادر شده و در بیان آنکه اتقیا و ابرار چگونه بالهام ملهم شوند و در بیان روح القدس و روح الامین	در شناختن علم معاد و آخرت و بیان ثواب و عقاب [illegible] و در بیان سعادت روحانیه و [illegible] سعادت بدنیه [illegible] شرع بیان فرموده در قرآن مجید و حدیث نبوی علیه افضل الصلوات [illegible]

اصول حکمت ریاضی چهار قسم است چنانکه درین جدول نموده می شود

قسم اول	قسم دوم	قسم سیوم	قسم چهارم
علم عدد درین علم احوال انواع عدد و خواص هر نوع و حال نسبت بعضی اعداد با بعضی معلوم شود و همچنین حال تولد بعضی اعداد از بعضی	علم هندسه درین علم حال اوضاع خطوط و اشکال سطوح و اشکال مجسمات و نسب کلیه مقادیر معلوم شود	علم هیات درین علم احوال اجزاء عالم و اشکال و اوضاع آنها و نسبت بعضی با بعضی معلوم گردد و همچنین مقادیر اجسام و ابعاد ایشان و حرکات افلاک و ستارها و [illegible] آن	علم موسیقی درین علم احوال نغمها از جهت اتفاق و اختلاف نغم و حال ابعاد و انتقالات و ایقاع و کیفیت تالیف الحان دانسته شود و در اوایل حال عمل الات
بهترین کتابها درین علم کتاب کنه است	کتاب اقلیدس بر اصول این علم مشتمل است	کتاب مجسطی بر تمامی این علم مشتمل است	مشهورترین کتابها درین علم شرفیه است

فروع حکمت الهی چهار قسم است چنانکه درین جدول نموده می شود

قسم اول	قسم دوم	قسم سیوم	قسم چهارم
علم حساب هندی چون جمع و تفریق و ضرب و قسمت و جذر و کعب و علم جبر و مقابله	علم مساحت و علم جر اثقال و علم اوزان و علم مرایا و مناظره و علم نقل میاه	علم زیجات و تقاویم و از اصطرلاب و رخامات	علم استعمال الات غریبه مثل ارغنون و امثال آن
و این از فروع علم عدد است	و اینها از فروع علم هندسه است	و اینها از فروع علم هیات است	و این از فروع علم موسیقی است

اصول حکمت طبیعی هشت قسم است چنانکه درین جدول نموده می شود

قسم اول	قسم دوم	قسم سیوم	قسم چهارم
در امور عامه یعنی احوالی که جمیع اقسام طبیعیات را شامل است مثل ماده و صورت و حرکت و نهایت و غیر نهایت و تعلق حرکات بحرکات و انتهای تحرک اول که او متحرک نیست و مشابهی اینها [illegible]	در شناختن احوال اجسام که ارکان عالم اند و در عناصر و آب و هوا و آتش و اسمان و حرارت و برودت و یبوست و رطوبت و حرکات و وضع [illegible]	در احوال کون و فساد و در تولد و تولید اجسام و استحاله و عدد اجسام اولیه که قابل این احوال اند [illegible] اجسام ارضی بسبب ادوار سماوی [illegible] انواع باقی [illegible]	در احوال [illegible] و [illegible] انواع حرکات [illegible] و حدوث شهب و [illegible] و برف و باران و باد و [illegible] در معدن [illegible]
این قسم در کتاب سماع طبیعی دانسته شود	این قسم در کتاب سما و عالم دانسته شود	این قسم در کتاب کون و فساد دانسته شود	این قسم در کتاب آثار علوی دانسته شود

قسم پنجم	قسم ششم	قسم هفتم	قسم هشتم
در احوال کانیات [illegible] و آنچه از معادن خیزد چون زر و نقره و یاقوت و لعل و غیر [illegible] و [illegible] اینها از جمله نباتات	در احوال کانیات نامیه و هر چه از زمین براید و نشو و نما پذیرد با ساق و بی ساق چون اشجار و گیاها	در احوال کانیات حسیه [illegible] و بیان کیفیت هر یک [illegible] حیوانات و [illegible] چگونه باشند	در معرفت نفس و قوتها و [illegible] که در حیوان [illegible] و [illegible] قوای [illegible] که [illegible] آنکه نفس انسانی [illegible] و [illegible]
و این قسم در بعضی از کتاب آثار علویه دانسته شود	و این قسم در کتاب نبات دانسته شود	و این قسم در کتاب حیوان دانسته شود	و این قسم در کتاب نفس و کتاب حس و محسوس معلوم شود

فروع حکمت طبیعی هفت قسم است چنانکه درین جدول نموده می‌شود

قسم اول	قسم دوم	قسم سوم	قسم چهارم
علم طب و غرض درین علم شناختن مبادی بدن انسان است و احوال او از صحت و مرض و اسباب مرض و دوای آن تا باین علم حفظ صحت و دفع مرض میسر گردد	علم احکام نجوم و غرض ازین استدلال است از احوال کواکب و بروج و نسبت بعضی با بعضی بر احوالی که در عالم سفلی واقع شود و حوادث و تغییراتی که واقع شود	علم فراست و درین علم استدلال کنند از خلق بر خلق یعنی از شکل آدمی معلوم توان کرد که چه خوی دارد	علم تعبیر خواب و غرض ازوی استدلال است از تخیلات مخیله بر آنچه نفس مشاهده کرده است در عالم غیب
و بهترین کتابی درین علم قانون شیخ ابو علی سینا است رحمة الله	بهترین کتابی که متضمن این فن است درین علم مجمل کوشیار و احکام محیی الدین مغربی است	بهترین کتابی درین علم آنست که امام شافعی ساخته	خوبترین کتابی درین علم کتاب ابن سیرین است

قسم پنجم	قسم ششم	قسم هفتم
علم طلسمات غرض درین علم تمزیج قوی سماوی است بقوی بعضی اجرام ارضی تا قوتی متألف شود که از آن قوت فعلی غریب در عالم ارضی حادث شود	علم نیرنجات غرض درین علم تمزیج قوی ارضی است با یکدیگر تا از آن قوتی حادث شود که فعلی غریب از آن قوت حادث شود	علم کیمیا غرض درین علم آنست که از جواهر معدنی خواص سلب کنند و قوت خواص دیگر بدهند چنانکه از مس و سرب سیم و زر برون آرند و صفار و قلعی و روی بر میدارند و طلا و نقره سازند برای این امر نزد بعضی محال است و شیخ الرئیس ابو علی و جمع عظیم برآن این رساله ساخته است
و درین علم کتاب ارسطو و ابو علی مسکویه معتبر است	و درین باب کتاب کنوز المعزمین شیخ ابو علی سینا معتبر است	و بهترین کتابی که درین باب ساخته‌اند سر الاسرار و مفتاح الاسرار محمد ابن زکریا رازی است اما آن بسی که مرموز است از حد امکان خارج شده

چون فارغ شدیم از تقسیم و تعریف حکمت نظریه شروع کنیم در تعریف و تقسیم عملی که آلت جمیع علوم است و رساننده انسان بحقایق و نگاه دارنده از سهو و غلط در بحث و رویت و راه نماینده براستی و درستی و هیچ آنکه شخصی که در وی دگری نیاموخته باشد و نفاق افتد که در تواند رسید شخصی که علم منطق نیاموخته باشد و ملکه نشده بتحقیق علوم بر وجه کمال نتواند کرد پس بر طالب علم حکمت واجب است اولا که علم منطق را نیکو بدانند و نوعی ملکه سازد که هرگاه که خواهد استعمال تواند کرد بی آنکه در استحضار و استعمال آن فکر و رویت حاجت افتد چه اگر چنین باشد فایده نمیدهد و تعریف چنین کرده اند که منطق آلتی است قانونیه که عاصم ذهن است از خطا در فکر یعنی منطق قاعده چند است که هر کس که آن قاعده ها و مسائلها بداند و ضبط نماید و ملکه سازد و هر فکر که روی نماید بمیزان این قواعد بسنجد در صواب باشد و در آن فکر خطا نشود و حاصل آن ثواب بود و در آنکه علم منطق در اقسام حکمت داخل است یا خارج خلاف است و حق آنست که خارج است زیرا که او خادم غیر مخدوم بود و این علم نه قسم است چنانکه درین جدول نموده میشود و بالله التوفیق

جدول ادبیات

قسم اول	قسم دوم	قسم سوم	قسم چهارم
در بیان اقسام الفاظ و معانی کلیه مفرده که او را بزبان یونانی ایساغوجی خوانند یعنی مدخل که عبارت است از کلیات خمس یعنی نوع و جنس و فصل و عرض عام و خاصه	در مقولات عشر که جمیع موجودات شامل است بر آن یعنی جوهر و نه جنس اعراض یعنی کم و کیف و این و متی و اضافت و ملک و وضع و ان یفعل و ان ینفعل	در کیفیت ترکیب معانی مفرده تا قضیه حاصل شود و آن لفظی است که صادق است یا کاذب	در تبیین ترکیب قضایا تا از آن ترکیب دلیل و قیاس متألف شود و علمی که پیش از آن مجهول بوده باشد معلوم شود
قسم پنجم	**قسم ششم**	**قسم هفتم**	**قسم هشتم**
درین قسم شناخته شود شرایط قیاس در تألیف قضایا که مقدمات قیاس است تا آنچه را اثبات کنند یقینی باشد و شک را در آن مجال نبود و آن را قیاس برهانی گویند	مشتمل است بر تعریف قیاساتی که در مخاطبات مفید آن رتبه باشند که فهم مخاطب از ادراک برهان قاصر باشد یا مراد الزام باشد یا تحرز از الزام و آنکه قیاسات از مقدمات مسلم شود و او را قیاس جدلی گویند	مشتمل است بر تعریف مغالطاتی که در ترجیح دلایل واقع شود و در نمودن آنکه سهو و غلط از چه سبب واقع شود و چه چیز را که حق بود چگونه نگاه باید داشت و این نوع را قیاس مغالطی گویند	در تعریف اقیسه خطابیه که در مخاطبات جمهور نافع است بسبب ترجیح یا ذم یا مدح یا شکر و هجو و شکایت و اعتذار و تعظیم امری و تصغیر آن و این نوع را قیاس خطابی گویند
	قسم نهم		
	این قسم مشتمل است بر کلام شعری و این نوع موثر تخیل باشد و عقد و قصد بآن حاصل نشود و او را قیاس شعری خوانند		

و چون بیشتر مصنف در اقسام حکمت نظر کنند بدانکه امری که مخالف شریعت باشد در فنون اقسام موجود نیست و بعضی که دعوی دانش این فنون یا بعضی ازین فنون کنند و از منهاج شریعت بر طرف باشند از عجز و تقصیر و نقصان نفس ایشان است نه آنکه این علوم ایشان را بر آن باعث شده باشد و آن رخصت داده بلکه این علوم از خبایث نفس بیزار است اللهم اهدنا الطالبین محجة الخیر و الصدق و الصواب

مقاله اولی در علم اخلاق

حکما را اتفاق است که جمیع اجناس فضایل که محتاج الیه است در اقتنای اعمال در چهار اصل منحصر است چنانکه درین جدول نموده می شود

حکمت	عفت	شجاعت	عدالت
حکمت سبب صحت فکر است و تمیز میان امور باین فضیلت حاصل می شود	عفت حالتی است که سبب پرهیزگاری باشد و نفس را از شهوات فانیه باز دارد	شجاعت حالتی است که بسبب آن مرد در کارها قوی دل بود و خوف و هراس که بر او رو آورد را از خود دور کند	عدالت درستی افعال و وضع هر چیزی در موضعی که لایق آن موضع باشد
و قوام حکمت در قوت فکر است	و قوام عفت در قوت شهوانیه است	و قوام شجاعت در قوت غضبیه است	و قوام عدالت در اعتدال این دو قوه است

و همچنین حکما را اتفاق است بر آنکه نفس انسانی را سه قوت است فکریه و غضبیه و شهوانیه که حصول امور رابعه که اجناس فضایل‌اند باین سه قوت حاصل می‌شود و آن این است که در این جدول می‌آید

قوت فکریه	قوت غضبیه	قوت شهوانیه
این قوت سبب عاقله که فکر یاد کرده شد و مخصوص است بنوع انسان و فرق میان حق و باطل و خیر و شر بدین قوت حاصل شود	و این قوت حیوانی است و سبعی و سایر حیوانات درین قوت شریک‌اند چون غلبه و ریاست و ذخیره و دفع مضار	و این قوت نباتی است و حیوانات و نباتات درین قوت با انسان شریک‌اند چون طلب غذا و بقا و این حیوانات و نباتات بدین قوت است
و جایگاه او مغز سر است	و جایگاه او دل است	و جایگاه او در حیوانات جگر است
[illegible] و اگر از اعتدال خارج باشد	[illegible] و اگر از اعتدال خارج باشد	[illegible] و اگر از اعتدال خارج باشد

زیادت	نقصان	زیادت	نقصان	زیادت	نقصان
صاحب او موصوف شود بمکر و حیله و خبث و گربزی و حقد و حسد	صاحب او موصوف شود بغفلت عقل و بلادت	صاحب او موصوف شود و بطیش و تهور و بی‌باکی [illegible]	صاحب او موصوف شود بضعف نفس و بدی و عدم غیرت و حمیت	صاحب او موصوف شود بشره و [illegible]	صاحب او موصوف شود بکلال و ضعف شهوت

صاحب او موصوف شود بجودت عقل و صحت علم و تمیز

صاحب او موصوف شود بشجاعت و وزانت و قوت قلب

صاحب او موصوف شود باعتدال شهوت و عفاف

اکنون فضایل و رذایل هر یک از قوی ثلثه علی الانفراد یاد کنیم

فضایلی که از قوت فکریه صادر می‌شود

عقل	ذکر	حفظ	ذکا	حکمت	فهم	تمیز	نطق	صدق
قوتیست که جودت تمیز میان خیر و شر بدو حاصل شود	حصول آنچه سابقا در ذهن بوده باشد	ثبات معانیست در نفس	سرعت انقداح نتایج است که آسانی آن بر نفس	دریافتن افضل معلومات بافضل علوم	حصول معانیست که بر نفس وارد می‌شود	قوتیست که فرق میان حق و باطل و خیر و شر بدو حاصل شود	ادراک کلیات است بر مراتب انسانیت فضیلت	خبر دادنست از شیئی چنانکه باشد

رذایلی که از قوت فکریه صادر می‌شود

[illegible]	گربزی	جهل	کذب	سفسطه	[illegible]	غدر	[illegible]	نمیمه	ریا	عبث
تعطیل ناطقه است تا آنکه در خلقت تقصیری واقع شده باشد	به مردم در دل داشتن حیله ساختن	ترک استعمال صواب است بسبب عدم معرفت	اخبار است از شیئی بخلاف واقع	تصور حجت ممتنع بصورت ممکن کردن است	با مردم در سستی کردن است	بی وفائی کردن است	خست از جمله بر دانش بذل بسیار کردن است	سخن چینی کردن است	اشتغال است بامری که غرض از آن اعتقاد مردم باشد	استعمال فکر است در امری که بکار نیاید

فضایلی که از قوت غضبیه صادر می شود

شجاعت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

رذایلی که از قوت غضبیه صادر می شود

[illegible]	[illegible]	[illegible]	صغر نفس	[illegible]	عجب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

رذایلی که از قوت شهوانیه صادر می شود

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	سخاوت	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	و آن آن باشد که کسی معاونت نماید
[illegible]	و آن چنان باشد که علی [illegible]
[illegible]	و آن [illegible] دوستان باشد [illegible]
[illegible]	و آن چنان که [illegible]

رذایلی که از قوت شهوانیه صادر می شود

شره	تجمل	خیانت	[illegible]	مجون	بطالت شهوت	[illegible]	حرص	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

دراین محل طرفی از اسباب ذکر کنیم تا در تحصیل بعضی امور ره اکتساب از بعضی این اسباب توسل نمایند

واین اسباب ماخوذ است از کلام امیر المومنین ع علیه الصلوة والسلام

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

علما را در امکان تغییر اخلاق اختلاف است و حق آنست که ممکن است چه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم فرموده حسنوا اخلاقکم اگر تغییر ممکن نبودی امر عبث بودی نعوذ بالله من ذلک الاشفقت و در تبدیل و تغییر اخلاق بدو طریق میسر شود

بمصاحبت	بابه ارادت
واین چنان باشد که شخصی چون خواهد که از خلق صدق وصلاح فرا گیرد با اهل صدق وصلاح صحبت کند و از اهل فجور و کذب اجتناب نماید تا بتدریج آن خلق در وجود آید و ملکه گردد و همچنین چون خواهد که از اسراف و تبذیر از وجود شود با کار و اصحاب اقتصاد و سخاوت صحبت نماید تا بتدریج ترک اسراف کرده بجانب اقتصاد سالک شود	واین چنان باشد که چون خواهد که خلقی نیکو حاصل کند خویشتن را بتکلیف آن وادارد و در زور بر نفس ساعت فساعت ازان زیاده نماید تا چنان شود که آن خلق بدل او خوش شود و بغایتی که ترک آن اراده دشوار نماید و اگر کسی که اهل نماز نبود و خود را تکلیف نماز کند و ازو وادارد تا بجای رسد که در دل او شیرین شود و ترک آن اراده دشوار نماید

وبعضی گفته اند احوالی که لاحق انسان می شود

بر هشت و پنج وجه است

رنج محبت	رنج بعبث	رنج بعادت	رنج بجبر	رنج بجب بر اش
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

مقاله ثانیه در آن دو قسم است

قسم اول در سیرت انسان با اهل منزل

آنچه صاحب منزل را ضروری ولابد است پنج چیز است

تدبیر	بنده	فرزند	زن	ل

ال را سه حال است

صرف کردن	نگاه داشتن	اکتساب
در صرف کردن از آن امور چند باید کردن	در حفظ این احوال محتاج است	در پیدا کردن این نقایص چند باید کرد

سوم تدبیر	بخل	سرف	تقیه	لوم	چهارم	سوم	دوم	اول	دنائت	عار	جور
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

زن از برای دو چیز باید خواست

دوم از طریق جمع	یکی از طریق رای
و این آنست که چون خداوند تعالی انسان را بشهوت داد بحکم ضرورت مرد و زن را بیکدیگر میل پیدا شد اگر انسان بطریق حیوانات و بهایم بیکدیگر نزدیکی کردندی نسبت منقطع شدندی و معلوم نشدی که پدر کیست و پسر کیست و چون شخص وفات یافتی وارث معلوم نشدی پس مفارقت بطریق شرع باید تا این دوام محفوظ ماند	و این آنست که چون مرد اکثر اوقات از منزل و خانه خود بیرون میباشد پس لابد است او را از شریکی که ضبط منزل و خانه نماید تا مرد را مشقت کمتر باشد و جنس شریکی که مشفق تواند بود الا زن حلال

خوبی زن بدو وجه باید

صحت عقل و جودت عمل — صحت اعضا و حسن فی الجمله

و باید که چون زن خواستن دو چیز مقصود نباشد

دوم جمال زن	یکی مال زن
زیرا که بسیار باشد که جمال زن سبب ابتلای شوهر و اقل جمال آن باشد که در زبان مردم افتد که زن فلانی صاحب جمال است	زیرا که چون مالدار باشد از شوهر استغنا گیرد و بمال خویش مغرور شود و دیگر که تصرف در آنجا

و باید که شوهر با زن شش حال رعایت کند

ششم	پنجم	چهارم	سوم	دوم	اول
آنکه چون مرد و زن هم گرفتار شوند و اصلاح در میسر نشود هرچه زودتر طلاق کند و چنین چه زنان بد را هیچ از طلاق چاره نباشد	آنکه زن بدکردار را بخانه راه ندهد تا صحبت احتراز کند چه رسول علیه السلام فرموده که الصحبة مؤثرة	آنکه اسرار خود از او پنهان دارد و مطلع از شنود و مگر به رسته از مطلع دارد	و او را آشنا باید که مال را و اوت خود صرف کند و باید اظهار محبت بسیار و عشق نکند	آنکه محافظت خانه و منزل‌ها و بازگذارد و اگر خرد و حضر باشد و اگر حیا باشد و اگر صحیح باشد و اگر مریض	آنکه باید که سخن ظر[illegible] زن نخشاند که مقصود از محافظت حفظ خانه است شهرت و لذت دائمی

[illegible]

اطفال را از زمان صغر سن تادیب باید کرد زیرا که در آن سن هرچه فرا گیرند از خیر و شر کالنقش فی الحجر باشد و اگر در آن وقت پدر و مادر در تادیب تغافل و تهاون جایز دارند اخلاق بد در جبلت اطفال مرکوز گردد و با فعال ناپسندیده معتاد شوند در تبدیل آن سعی بسیار باید کرد و علاج پذیر نباشد و سبب مذمت باشد و هر فرزند که او را چنین پرورند انواع کمالات را قابل شوند

بر پدر و مادر اولاد در حق فرزند چهار چیز واجب است

حسن تربیت	حسن تنسیب	حسن تادیب نفسانی	حسن تادیب جسمانی
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

و تادیب و تربیت واجب دانند

باید که تادیب کنند	باید که تربیت کنند
[illegible]	[illegible]

اما بندگان سه نوع‌اند

بنده شهوت	بنده درم خریده	بنده طمع
آنست که از غایت غلبه شهوت خاطر خود را نگاه نتوانند داشت [illegible] کس بغایت ضایع باشند	آنست که شریعت نبوی [illegible] الصلوة عبودیت برده [illegible] و این قسم بر سه نوع است	آنست که بجهت زر قوی باشند بکار [illegible] و رنج کشیدن در بیرون [illegible] و نفس او را هیچ تمیز نباشد و [illegible] و حیوانات نزدیک باشند

| سیوم آنکه بجهت کار [illegible] باید که قوی نفس و قوی بدن باشند و در کارهای صعب قادر باشند | دوم آنکه بجهت خدمت مخصوص بود باید که نیکو طبع بود و از مسند دور [illegible] | یکی آنست که بجهت خدمت خانه بود باید که نیکو خلق و عاقل و زیرک بود |

زندگانی با ایشان بر این وجوه باید

[illegible]

و باید که اگر از دنیا چیزی از او فوت شود اندوهگین نشود
و امور دنیا سریع الانقلاب باشد [illegible]
و بداند که شادی همیشه نباشد و فانی [illegible]
بعضی آنست که آدمی از آن [illegible]
و بعضی آنست که در زندگانی با دوستان [illegible]
و بعضی آنست که در زندگانی با بزرگان استعمال باید کرد
باید که او در اجتماعی باشد [illegible]
و باید که در طلب آن مقدار باشد که [illegible]
و در [illegible] باشد [illegible]

نفس را آن باشد بجهت [illegible]
تا حال او [illegible]
بجهت حاجت
تا [illegible]
تا معاش [illegible]

بهترین [illegible]
[illegible]

این مرتبه اولی است [illegible]

حصول این مرتبه [illegible] است از [illegible]
عدل [illegible]
[illegible]

[illegible]

ریاست [illegible]
ریاست [illegible]

طلب [illegible]

حصول این [illegible]

قسم دوم از مقاله ثانیه در سیرت انسان با اهل نوع

و ایشان سه زمره اند

بزرگان	برابران	فروتران

بزرگان بر چهار قسم اند

پدر و مادر	معلمان	مهتران	پادشاهان
باید که با پدر بحرمت و خشوع و خضوع بود	باید که بداند که پدر و مادر سبب [illegible] بدن او شده اند و معلم سبب [illegible] نفس و روح او	اگر کسی خادم مهتری باشد باید که آن خدمت بر رسته(؟) بجای آورد	چون کسی بقرب پادشاه مشرف شود اول بجا باید کرد و چون نزدیک شود [illegible] و خشوع و خضوع [illegible]
و هر چند مرتبه او از پدر [illegible] شود از پدر [illegible]	و بداند که چه بر نفس از بدن شریفتر است [illegible] از بدن	و در کاری که باو مفوض باشد سعی و اهتمام تمام بجای آورد	تا بپرسند نگوید و چون بپرسند بنرمی و لطف جواب گوید
و در حصول مقاصد و مطالب او سعی نماید	و بداند که معلم در مرتبه پدر و مادر است [illegible]	و در غیبت و حضور شکر و نعمت او بجا رساند	و در حضرت پادشاه و کبرا [illegible] سلطنت نماید
و بمال و جاه و نفس و بدن مساعدت نماید	و بداند که از احسان معلم کفران نعمت بود	و هر فعل که از مهتر صادر شود آن را تحسین اندیشه(؟) کند	و باید که در حضرت [illegible] و در [illegible]
و باید پدر و مادر را رنج نکند و رنجی اگر [illegible] بکشد	و اگر چند معلم باشند هر یک را در مرتبه خود نگاه دارد	و احوال [illegible] از خلق پنهان دارد	و چون از پادشاه [illegible] واقع شود [illegible]
و در سخن [illegible] رفع نکند [illegible]	و بداند که معلم است که اصلاح نفوس کند [illegible]	و چون در کاری باشند [illegible] و شنیع [illegible]	و چون [illegible] مشغول شود [illegible]
و در مجلس [illegible] کنند و [illegible]	و چون معلم را در امری [illegible] باشند [illegible]	و اگر از [illegible] و تخمین [illegible]	و در [illegible]
و جای [illegible] باشند [illegible] مجلس [illegible]	و در مقام آن باشند که قضا حقوق بجای آرد و در خدمت [illegible]	و باید [illegible]	و باید که هر چند [illegible]
و باید که صحبت ایشان برغبت کنند [illegible] و در مجلس [illegible] تقدم نکند	و چون از معلم [illegible]	و اگر [illegible]	و [illegible] مشغول شود

اما سیرت انسان با اکفا و اقران

و اینها چهار صنف اند

برادران	دوستان	دشمنان	مردم میانه

اما معاشرت با برادران

چون برادر گرفتن امری اختیاری است لاجرم در اتخاذ آن تفحص واجبست اما معاشرت ایشان برین منوال باید که در ذیل جدول می آید

باید که مراتب برادران نگاه دارد و در حق هر یک در هر مرتبه [illegible] که مستحق آنست	و گفت و شنید با هر یک بقدر عقل و علم و فضل و محل او کنند	و هر کدام را که حفظ سعادت و عقل و تدبیر بیشتر باشند بمنزله پدر داند	و آنانکه درین حالات با او برابر باشند بمنزله نفس خود داند	و آنکه درین مراتب فروتر باشند بمنزله فرزند داند و شفقت بجای آورد	و رنجه [illegible] باید [illegible] فرزند از [illegible]

اما معاشرت با دوستان

و ایشان دو نوع‌اند

دوستان و یاران یکدل — معاشرت با ایشان برای صداقت

دوستان و یاران ظاهری — معاشرت با ایشان برای حالات

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

و چون دوستان اختیار کنند این جمع باید

مردم مالدار کریم که اگر نقصی واقع شود جبران توانند نمود	مردم شریف بزرگ که در بعضی حوائج مدد و استعانت خواهند	مردم خوش سخن عاقل با ادب با تمیز خالی از حیله و تزویر که در خلوات با ایشان باشند	اهل علم و دین و حکمت و عقل که از ایشان فایده رسانند و قوت تمیز و علم از ایشان زیادت شود

اما دشمنان

اما دشمنان

ایشان دو نوع‌اند

ارباب حقد معاشرت با ایشان بدین نحو باید	**ارباب حسد** معاشرت با ایشان چنین باید
[illegible]	[illegible]

اما مردم متوسط

ایشان چهار نوع‌اند

صاحبان منصب — [illegible]	**واعظان** — [illegible]	**سفیهان** — و این مردمانی اراذل باشند	**منافقان** — و این مردمان [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اما معاشرت با جماعتی که فروتر باشند

و ایشان دو نوع‌اند

نوع اول متعلمان و شاگردان

و ایشان سه صنف‌اند

- عاقلان حریص متعلمان
- ابلهان و کندطبعان
- مردی لطیف‌طبع راجح

نوع دوم محتاجان

و ایشان سه صنف‌اند

- راستکیشان
- دروغ‌گویان
- الحاح‌کنندگان و مبرمان

[illegible]

ا	رعایت حرمت که هر یک را به که چند از آن پند بگیرد و آنچه پسندیده باشد بفرماید و آنچه نباشد از آن احتراز کند
ب	و در امور لطایف نگاه دارد و حد طبقات مردم نگاه دارد و فرق کند و هر کس را در محل خود دارد
ج	آنچه دانسته باشد از علم در عمل آرد تا ملکه شود و آنچه ندانسته باشد بداند
د	و مواظب نفس خود باشد نه در یک وقت بلکه جمیع اوقات را از آن غافل نباشد
ه	و بداند منهاج تادب آنست که نفس خود را بعد از آن رو با تحصیل نفس او آورد
و	چون نفس مطیع شود اول خیری که در ادب استکمال او را اورده تا مطیع گردد
ز	بعد از آن اجابت جزم در وقت نگاه داشتن و صبر در وقت مصاحبت و ختم در جمیع وقت
ح	بعد از آن در صحبت کار نگاه داشتن اسرار و نیکوئی اعمال و تفریط افعال و تعدیل احوال و عادات
ط	بعد از آن تعهد اخوان و مخالفت با ایشان و نگاه داشتن دوستان
ی	تعهد اهل کفایت که در دوستان ظاهری اند و صبر کردن از ایشان و اطلاع آنکه دوست ...
یا	بعد از آن نیت تمامیه حفظ اسباب ایشان نگاه دارد تا روزگار جبران کرده شود
یب	تعهد مصالح ایشان و صحبت ... و انفاق با کرام و تعهد خاصه با آنکه ایشان را نباشد
یج	با خویشان مرحمت کردن و با بزرگان احسان و تواضع کردن و با فرزند مدارا کردن
ید	با دشمنان ... مقابله کردن و با آنکه از دشمنی گذشته باشد در مقام دوستی ...
یه	و اهل حشم و منافقه را تحقیر کردن و سخنان ایشان را بیهوده داشتن و طلعت آن نادیدن
یو	و تفقد همسایگان و رفق و تعهد بزرگان و فرمان برداری و تعهد مهمان و تحفه و تعهد دوستان
یز	و فرق کند میان نیک و بد ایشان و بزرگان ... در کار خلق ...
یح	نگاه داشتن حرفه و پیشه خود تا ... مال او زیادت شود و حال او منتظم باشد
یط	و مقصود رباشد با اخیار مصاحب باشد و از مجالست اشرار پرهیز ...
ک	در جمیع دخل و خرج که واقع شود و چنان سازد که خرج کمتر از دخل ...

[illegible]

مقاله سوم در سیاسات

همانکه آدمی محتاج است بآن اشیای خمسه

غذا	لباس	مسکن	مجامعت	علاج
تا بدل ما یتحلل شود و مرکب روح باقی ماند	تا سرما و گرما از خود دور دارد	تا اهل و عیال او در منزل از آفات شر دشمن محفوظ ماند	تا نوع انسان بنا بطریق باقی ماند چه در ابقای نوع غیر ازین طریق نیست	تا دفع الم از خود دفع کند

پس انسان محتاج باشد بصنایع و وجوهی که این اشیای خمسه بآن حاصل شود و در هر یکی از امر غذا و لباس و مسکن انواع صنایع باید تا هر دو آن بحصول پیوندد مانند زراعت و طحن و خبازی و حلاجی و ریسیدن و جولاهی و دوزندگی و بنایی و آهنگری و غیر آنها و ممکن نیست که یک آدمی بجمیع صنایعی که محتاج الیه است بقدر احتیاج اقدام تواند نمود پس احتیاج شد بآنکه مردم بسیار در یک موضع شوند تا هر یک بکاری اقدام نمایند و معاون یکدیگر باشند

نظر

تا مطالب و مقاصد هر یک بسبب معاونت میسر شود و از یکدیگر فایده گیرند بدین سبب شهرها و قصبها حادث شد و چون مردمان بیکجا جمع شدند و مذاهب و طبایع ایشان در عدل و ظلم و انصاف و عدم انصاف مختلف بود ایزد تبارک و تعالی رسولان فرستاد تا فرایض و سنن بمردمان تعلیم کردند و حدود و سیاسات مقرر داشتند تا اعتدال پدید آید و پادشاهان ذی شوکت را بر ایشان مسلط گردانید تا اگر احیانا بعضی از ایشان از طریق مستقیم انحراف نمایند باز مطاوعت ایشان را در سلک روندگان جاده صراط مستقیم منخرط گردانند یا بتیغ بی دریغ دمار از نهاد ایشان بر آرند و از اینجاست که حضرت آفریدگار تعالی شانه مطاوعت سلاطین را اطاعت خویش و رسول خویش الحاق کرده آنجا که فرموده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و اگر نه سایه پادشاهان عالیشان و امرای رفیع مکان بر مفارق خلایق مبسوط بودی مصالح روزگار بدین نوع صورت نبستی و خلل در امور دینی پدید آمدی چنانکه امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده یا زع السلطان اکثر مما یزع القرآن و چون دین محتاج است بپادشاه چنانکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده الدین و الملک توأمان

ابتدا کنیم بذکر ارکان پادشاهی آنگاه بیان کنیم آنچه بر پادشاه واجب است
از امور تا پادشاهی در تزاید باشد و خلل بدان راه نیابد و همچنین ذکر کنیم صفات
که پادشاه را لابد است و صفات هر یک از امرا و وزرا و کتاب و عمال و آنچه بر هر یک
واجب والله الموفق للصواب

ارکان پادشاهی چهار است

پادشاه	رعیت	عدل	تدبیر

پادشاه را لابد است از پنج چیز

اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم
همت بلند	رای متین	صبر بر شدائد	مال بسیار	امرای یکدل
حصول این بتبدیل اخلاق لطیفه است و تعدیل قوت غضبیه	حصول این امر آن باشد که بر روی تدبیر پادشاهان نماید و در اخبار ایشان نظر کند	بحصول این امر باظهار شجاعت و قوت و استعمال آن باشد	حصول استعمال عدل باشد و دوام عمارت	حصول این بسعی لطف باشد و دوام التفات و اکرام
و تا کسی بلند همت نباشد پادشاه نشود	و در هیچ کار پیش نیاید الا متین صواب آن کند	و تصور پادشاهی این حال مستقیم شود و قدر اعدا ...	و اکثر مقاصد مال بحصول میرسد	و بار وی مطلب ایشان قوی شود

تدبیر پادشاهی از چهار طریق بیرون نیست

طریق عقل
- دوری کردن از [illegible] نفس
- مجاهده نفس [illegible] اخلاق
- فرمان برداری خداوند

طریق جود
- روا کردن حاجت حاجتمندان
- اکرام ضعفا در نعمت
- مهربانی بر اهل همت

طریق سیاست
- استعجال [illegible]
- عقوبت بر گناه اندک
- عفو از جرائم بسیار
- عطای بسیار [illegible]

طریق حزم
- تعجیل در کاری [illegible]
- نگاهداشتن سر
- ترک حسن ظن بکس

آنچه پیوسته تدبیر است از شش چیز حذر باید کرد

ششم	پنجم	چهارم	سوم	دوم	اول
با جاهل مباحثه کردن	ضایع کردن مرد عاقل	استعانت [illegible] از غیر مستقل	سر گفتن با غیر معتمد	مشورت کردن با غیر امین	وزیر غیر کافی
اظهار جهل خود کردن است	دلیل ضعف عقل است	کار خود از یاد بردن است	سر خود ضایع کردن است	در هلاک خود سعی کردن است	از وزیر غیر کافی خطر در [illegible]

باید که پادشاه بر این اصناف اعتماد نکند

دوازده صنف اند

اول	[illegible] که خود را بصورت نیک بمردم نماید	زیرا که این کس صاحب نفاق و مکر باشد
دوم	بی دینی که او را صحیح مذهب اعتقاد نباشد	زیرا که چنین کس قلب او [illegible] سریع الغدر باشد
سوم	مردم حریص	زیرا که چنین کس [illegible] طمع کند
چهارم	کسی که از مرتبه افتاده باشد و بدحال شده باشد	آنچنین کس پیوسته خشمگین بوده از اقبال خرده گیرنده
پنجم	کسی را که بگناهی رانده باشند و هنوز عفو نکرده باشند	زیرا که اینچنین کس دایم ترسان و رنجور باشد
ششم	گناهکاری که مرتکب جنایتی گشته [illegible] و از دیگران عفو کرده باشند او را از عقاب بترسانند	از برای آنکه چنین کس محروم باشد
هفتم	شخصی را که با او جاهلی [illegible] بنده کرده و دیگران [illegible] داد و ستد [illegible]	زیرا که او خشمناک بود
هشتم	دشمنان و حاسدان که [illegible] باشند	زیرا که اینها اهل کینه باشند
نهم	آنکس که متضرر باشد بفایده و منفعت بضرر	زیرا که چنین کس [illegible] و مخالف باشد
دهم	مضطر در روز فاقه	زیرا که اینچنین کس دوست ندارد هر کسی را که [illegible] فاقه او کند
یازدهم	آنکس که از دشمن پادشاه امیدوارتر باشد از پادشاه	زیرا که ازین جهت میل او بعدو بیشتر باشد
دوازدهم	آنکس که از دشمن ستم دیده و پادشاه مساعدت دشمن او کرده	زیرا که دشمنی دشمن [illegible] منقلب شده باشد

رعیت منقسم اند باین اقسام

خداشناسان	حکیمان	عالمان	خداوندان نسب	ارباب لشکر	بازاریان	اهل روستا
ایشان آنانند که از ماسوی حق اعراض کرده اند و بحق انس گرفته و از غیر فارغ شده اند	ایشان عالمانند بانواع علوم حقیقی که ایشان را از جانکه هست پیدا آمده و عمل جانکه سبب آن کردیده اند	ایشان حمله اخبار و آثار و علم فقهی اعیان و معلمان شریعت	ایشان اهل شرف و جاه و قدر و زینت و جلوه ملک	ایشان نگهبانان مملکت اند بایشان زرع و نسل محفوظ شود و ضبط شهرها و ممالک بایشان میسر شود	ایشان پیشه ورانند که مصالح مردم بایشان تمام شود	ایشان آنهااند که بزراعت حبوب و غرس اشجار مشغول باشند و از این روی همه بایشان محتاج باشند

و بقسمی دیگر منقسمند به سه قسم

اخیار افاضل	اشرار اراذل	متوسطان
ایشان کسانی اند که خیر و رستگاری دوست دارند و دشمن ایشان هستند که رنجی نمایند از بدی و کاری اختیار کنند که صلاح مملکت و رعیت در آن باشد	ایشان اضداد اخیارند بدی دوست دارند و نیکی دشمن دارند و ایشان مانند جمادات موذیه اند چون سنگ و دیگر حیوانات چون خوک و امثال آن	ایشان مردمانی اند که بدی و نیکی ایشان بیک حال نیست گاه بخیر میل نمایند و گاه بشر و بسبب مشغول باشند
واجبست که این طایفه را احترام نمایند و مرتبه و منزلت ایشان بلند سازند و مهمات جهانبانی بایشان گذارند	چون نصیحت در ایشان اثر نکند واجبست که ایشان را از میان خلق اخراج کنند و در اماکن بعیده محبوس دارند و دل از شر ایشان ایمن گردانند	و در استصلاح ایشان بکوشند چون ببدی مایل شوند اول نصیحت کنند چون قبول نکنند عقوبت نمایند [illegible]

اصلاح اقسام سابقه برین وجوه باید که درین جدول نموده میشود

هر یک را بکار و پیشه خود مشغول سازند تا مجال اندیشه باطل نیابند	و بدنفس و شریر را نگذارند که زیادت از وجه معاش بدست آرند	زیرا که چون اموال و اسباب قوت یابد بمقصد شر شود و ضرر او بهمگنان عاید گردد	و شریر را بمجلس پادشاه راه ندهند و مطلق التفات ننمایند	و مردم اخیار را از شر اشرار ایمن گردانند	و از قطاع الطریق محافظت نمایند تا معاش ایشان منقطع نشود	و ایشان را در منازل از دزدان ایمن سازند تا خلل در احوال ایشان راه نیابد	و شریر را مطلق در مهم سلطنت دخل ندهند

آنچه بر رعیت واجب است

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح
باید که در تتبع و جستجوی اسرار پادشاه ننمایند	و نصیحت پادشاه نمایند اگر چه پادشاه در ادای آن اقدام ننماید	و در نظر پادشاه تحسین عدل کنند و تقبیح ظلم	و این امر مخصوص خواص پادشاه است و عامه غیر ایشان را راه سخن مطلقا نیست	و چون ظلمی بر ایشان واقع شود باید بپادشاه عرضه دار کنند	و چون رابطه عدل پادشاه سست شود در رفع ظلم ایشان را باید اظهار کنند	و چون پادشاه را غمی پیش آید در آن غم شریک باشند و به آنچه مقدور باشد مساعدت نمایند	و در هیچ امر از امور مخالفت پادشاه ننمایند

اصلاح

اما عدل

دلیل بر شرف عدل آنست که جمیع خلایق مع اختلاف مذاهبهم موافقند در تحقیق و با نکه عدل پسندیده است

و اقسام عدل این است

سوم آنچه بخلق تعلق دارد که ایشانند	دوم آنچه بحق بعضی مردم که بعض ابعض تعلق دارد	اول آنچه خدای تعالی بر بندگان تعلق دارد
تعظیم مردم و عمارت قبر و قضا دین ایشان تربیت فرزندان ایشان صدقه دادن از برای ایشان	امانت باز دادن گواهی بحق دادن رد ودایع کردن افعال خیر کردن	فرایض حق بجای آوردن قربانی کردن عمارت مساجد و جوامع نوافل کردن

این امور نیز اقسام عدل است

امانت خیانت نکنند	رحیم دل باشد	وعده وفا کند	راست گوی باشد	مخالفت سنت نکنند	هر چیز در محل خود رعایت نماید

بزاد العمل

تدبیر المملکه | عملی | اربع قواعد

تدبیر لشکر — که معاملات بدین تمام شود

تقدیر اموال — دادن را دو اعتبار است

تقدیر دخل — از دو وجه است — یا باجتهاد و امکان عدل — یا بشرع خاص قران و حدیث وارد است

تقدیر خرج — از دو وجه است — در امور ضروری [illegible]

عمارت شهرها — و این دو نوع باشد

مزارع — رعایت اهل مزارع بسه طریق باید کرد

[illegible]

و چون دخل با خرج مقابله کنند از این سه حال بیرون نباشد

یا برابر باشد	یا کمتر باشد	یا دخل از خرج زیادت باشد
و این حال در وقت سلامت نیکو باشد اما اگر نعوذ بالله حادثه روی نماید خلل در کار پدید اید	و این بدترین حالات است [illegible]	و این احسن طرق است [illegible] که بماند و در بعضی اوقات بکار اید

در عمارت شهرها شش چیز رعایت باید کرد

ششم	پنجم	چهارم	سوم	دوم	اول
قلعه و حصار داشته باشند	از اعدا ایمن باشند	[illegible] باشند	هوا خوش باشند	[illegible] خوش باشند	[illegible] باشند

شرطی که در اساس مدن واجب

و این هشت شرط است که درین جدول می آید

شرط چهارم	شرط سوم	شرط دوم	شرط اول
بازارها بحسب کفایت تقدیر کنند	مسجد جامع در میان شهر بنا کنند	طرق و شوارع آن تقدیر کنند	محلی اختیار کنند که هوای آن وسیع در حوالی آن باشد
تا حوایج ساکنان مهیا شود	تا همه کس را نزدیک باشد	تا سبب تنگی و دشواری مردم نباشد	تا معیشت مردم آسان باشد
شرط هشتم	شرط هفتم	شرط ششم	شرط پنجم
باید که از اهل علوم و صنایع [illegible] از اطراف بسیار [illegible] با معدن [illegible] بعضی [illegible] شهر [illegible] چون [illegible] آید ضرورت شود بجای دیگر رفتن	گرداگرد شهر حصار سازند از جهت صیانت از مکر اعدا	منزل خداوند شهر در محلی باشد که وسیع تر باشد	ساکنان را از یکدیگر تمیز کنند
	چه شهر بمثابه یک خانه است اهل شهر را	و حوالی او گرداگرد او مقام سازند	یعنی هر طایفه که در صنعتی باشند ایشان محلی خاص باشد

و چون این شروط مذکوره میسر شود نمانند الا آنکه ساکنان آنجا به سیرت پسندیده معاش نمایند تا بر آن شهر اطلاق مدینه فاضله حقیقةً توان کرد

و لا بد است

و لا بد است پادشاه را از ده خصوصیت چنانکه درین جدول نموده می شود

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کلّ بسیار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	شکر [illegible]

باید که این صفات که درین جدول است موصوف باشد الحمد لله تعالی که احسن الخلقات حسنه دار العباده یزد آنست که در ظل دولت عاطفت و مرحمت ملکی [illegible] عالم [illegible] خلد الله ظلاله روزگار میگذرانند که بجمیع این اوصاف موصوف است و مع هذا بانواع کمالات نفسانیه جهان [illegible] معروف

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اما وزیر

لابد است وزیر را این صفات که درین جدول می آید

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

و بر وزیر واجب بود که این حالات را رعایت کند

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اما کاتب پادشاه زبان پادشاه است و پادشاه را در حالت

حالت خشنودی

مکتوب برین وجه باید

- ابتدا با حمد و ثنا [illegible]
- بعد از آن مدح
- بعد از آن [illegible]

حالت خشم

مکتوب برین وجه باید

- ابتدا [illegible]
- بعد از آن تخویف [illegible]
- بعد از آن [illegible]

و او واسطه است میان پادشاه و آنکه خواهد که با پادشاه [illegible] باید که این صفات [illegible] باشد

و اما واجب

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اما قاضی مشابه میزان است و آلت عدل

باید که این صفات که درین جدول نموده میشود موصوف باشد

[illegible]

عامل قوت پادشاه است و در امور اعتماد بر اوست

و باین امور محتاج است

وجه حاجت او	اختیار خازن	اختیار عمال	جمع کردن
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اما عامل جامع اموال است و عامر خزاین

باید که باین امور متصف باشد

و قصد او در اداء مال رعیت و توفیر مال سلطان باشد	و در عمارت مواضعی که معمول و مقصود است سعی نماید	در جمیع امور ناصح باشد و عمل بعدل کند	باید که مردی زیرک عاقل باشد و با موری که مرتبط است عارف باشد

اما لشکریان که بایشان دفع اعدا از جانب [illegible] میشود

باید بدین احوال

- باید که لشکر کش از معتمدان باشد و تجربه کرده و عارف باشد
- و باید که حسب المقدور جهد و جهد بسیار دل نماید
- و باید که کسی را غم و لذت خود کرده باشد و در لشکر اختیار کند
- و احوال لشکریان پیوسته تفحص نماید
- و باید که پیوسته لشکر با تعزیت و سواری مشغول دارد تا بوقت کارزار زبون نشوند
- و باید که مردی بیدار و دور اندیش و حلیم و عاقل و حازم
- و باید که بر هر ده مرد یکی را سر سازد و بر هر صد یکی را و بر هزار یکی منصوب شود
- و تعاقب ایشان را استادگی نماید تا محتاج نشوند
- زیرا که چون محتاج شوند از کارزار اختیار کنند
- یا آنکه دست بمال رعیت دراز کنند و دزدی و ظلم کنند
- یا از پادشاه برگردند و بسوی دشمن میل نمایند
- یا بکسب و کار مشغول شوند و در وقت حاجت حاضر نگردند

اما طبیب

باید که باین امور موصوف باشند

- باید که حاذق باشد و تامل بسیار نماید
- و صاحب روایت و کتب قدما در نظر بسیار آورده
- و بجز علمی و عملی عالم باشد
- و تجربه بسیار حاصل کرده باشد و بر امراض عارف باشد
- و باید که عفیف و خوش سیرت باشد
- و باید که جامه پاک پوشد و بوی خوش بخود کند
- و دواها و عقاقیر شناسد و غذای هر بیماری داند
- و نیک و بد داروها داند
- و فصول سال و اوقات اعتدال هوا باشد
- و آب و هوای هر شهر و آنچه در وی صحت است داند
- و از احکام نجوم واقف باشد
- و همچنین از علم اختیارات واقف باشد

اما جلیس و ندیم

باید که جلیس باین صفات موصوف باشد

- هیچ کس با پادشاه از وزیر در باب اهل مجلس و ندیم در رتبت است باید که از مردان بزرگ باشند
- و عاقل و عفیف و متادب بود
- و باید که نیکو صورت و نیکو سیرت بود و آزاده مرد باشند
- و جامه نیکو پوشد و خوشبوی بود و در از معایب بود
- و باید که معتدل الخلق و الاعضا بود نه فربه و نه لاغر
- و باید که خصایص پادشاه داند و اکرام و تبجیل پادشاه بجا آرد
- و نحو و صرف و لغت و بلاغت عالم باشد
- و از حکایات و مقالات و امثال در مجلس خالی نباشد
- و باید که اسرار پادشاه پنهان دارد
- و باید که اشعار حزین و ملیح یاد داشته باشند

اما صاحب شراب

باید که باین امور موصوف باشد

- باید که از معتمدان باشد و در حضر پادشاه حسب المقدور نرسد
- و پادشاه را از طعمه که موافق مزاج باشد تنغص منع نماید
- و باید که بخیل نباشد و مطبخ بی نیاز و بسط رعایت نماید
- و باید که اول اوقات طبخ و الوان در صباح و آخر روز در جستجوی مصالح و اسباب نماید
- و در مراعات الات دست و شستن جهد بلیغ نماید چه طعامی که چنین پخته شود و لذت آن بیشتر باشد
- و باید که باوانی و ظروف الات دانا باشد تا در هر فصلی لایق آن فصل اختیار کند
- و باید که عارف بود بمطاعم و مشارب که در هر جا حاصل شود
- و باید که عالم باشد بادب مجلس
- و داند که پادشاه را آنچه آرزو است از اطعمه آورد
- و در تجربه هر نوع از اطعمه دانسته تمام کاری آورد

خاتمه در وصایای حکما

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
معنا	معنا	معنا	معنا	معنا	معنا
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

پادشاهی وزیر خود را فرمود که سخنی بگوی که اندک باشد و معنی او بسیار وزیر [illegible]

بار آنقدر بر گیر که طاقت داری	کاری که در آن [illegible] مکن	بر زن اعتماد مکن	[illegible]

هشت خصلت قبیح است و از هشت کس اقبح و آن اینست

[illegible]	غضب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	از سلطان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	از حکما

[illegible]

از این آفات احتراز باید کرد و از اسباب او اجتناب باید نمود

اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم	هشتم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نهم	دهم	یازدهم	دوازدهم	سیزدهم	چهاردهم	پانزدهم	شانزدهم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وصیت ارسطو اسکندر را

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وصیت بهمن پسر خود را

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

آنکس که خود را برای نصیحت نفس آموزد از کسی که بازار علم تعلیمش شود
آنچه از دست رفت غم آن مخور و آنچه مانده است نگاه دار
حکمت باشند دریست در صدف و آن صدف در قعر دریا
حاصل کنند آن را به دست تیار و مگر غواص حاذق
بدبخت ترین مردم آنست که مال جمع کند و از آن بهره بر ندارد
مردم ادیب باید که بر مردم بی ادب منازعت ننمایند
چون کسی خواهد که دشمن او ملول شود باید که در اصلاح نفس کوشد
آدمی بی عقل باشد صورتی است بی روح
حضرت منازعت مرد دانا بنادان چنان باشد که منازعت هشیار بمست
اندکی از خشم بهتر از بسیار عتب در رنج
با بدان صحبت مدارید که بمجرد صحبت نگار ایشان بر شما علامت نهند
هرگاه دولت روی نماید شهوت خادم عقل شود
و چون دولت برگردد عقل خادم شهوت شود
عقل از رفیع مصلح است و از خسیس رذول مفسد
باید که مردم در آینه روی خود نگاه کند اگر خوب باشد زشت نباشد که
فعلی قبیح با آن ضم کند و اگر زشت باشد روا ندارد که
فعلی زشت از وی صادر شود و دو زشت با هم جمع شود
با بدان صحبت مدارید زیرا که طبع شما از آن مدزدد و شما را خبر نشود
یعنی طبع ایشان در طبع شما اثر کند و شما را خبر نباشد

مرگ مرد نیک راحت اوست و مرگ مرد بد راحت مردم
باید که در وقت تیزی غذا تلخی دارو یاد آورند
یعنی طعام بمقدار خورند که تخمه نشوند و سبب مرض گردد
علم زنگ نفس است و زنگ دام که از چرک پاک نباشد
بی صفا بود و معنی آنست که هر عالم که از حلیه فضایل اخلاق
و زینت محاسن افعال عاطل باشد بی صفا بود
و اگر نعوذ بالله با وجود اکتساب و تحصیل علوم بر رذایل
اخلاق و مساوی افعال متصف باشد آن چنان باشد
که در هر نقش و نزدیک اشا و نقش او را از آن علم حظ نباشد
مردم بد تقرب نمایند بکار بد و ملوک بد کنش ترک
و مردم نیک تقرب نمایند به نیک کنش مردمان
بر کس رحمت باید کرد بر دانایی که محکوم نادانی بود
و ضعیفی که بدست قوی گرفتار باشد و کریمی که در اغب لئیمی بود
چون دشمن باز مشورت کند او را نصیحت خالص کن
زیرا که چون دشمن در مقام مشورت در آید از دشمنی بیرون آمده باشد
و بدوستی مایل شده پس سزاوار غدر نباشد
عقل حق را در جمیع امور میتوان شناخت تا آینه بر رحمت الهی
از افلاطون پرسیدند که کیست که عزت نرسیدند گفت
آنانکه شماتت ایشان میکنند یعنی شهوت و غضب

از زر ازو در حذر یعنی از حق تجاوز مکن

چون عاقبت مرگ خواهد بود مغرور مباش یعنی دغا مورز یاد بستان از غدر احتراز کن

با دوستان ادب نگاهدار یعنی از ایشان دوری مکن و با ایشان همیشه باش

بر در خانه دشمن خواب مکن یعنی با دشمنان نزدیکی مکن از ایشان بر حذر باش

هر که سیاه نگاه دارد سفید برد یعنی هر که در این عالم

ظلمانی عمل خیر کند در عالم نورانی که سرای آخرت است نیکی یابد

سقراط روزی زنی را از درخت آویخته دید گفت کاشکی همه درختان این بار را آوردندی

هم او را گفتند چیست دنیا گفت اگر بدانی که دنیا هم خیر است

غم خوردن نه غم سقراط است آنکه کند نفر جهل است

مضرترین چیزی است زنا پیروی نفس است

سبب عجب آنست که چون نفس تنگ واقع شد لاجرم حجاب او عجب واقع شود

اساس حکمت دانسته باشد و زبان طول شود و چنان باشد که در دست بود دراز
بر ریش طول باشد

او را گفتند ساز ید نفس و در علم جهل تا زنده ها و بد بینید

در زمین یونان مردی کشتی گیری دو دایم افتادی ترک کشتی کرد

و طبیبی مشغول شد سقراط گفت بعد ازین مردمان خواهی افکند

از سقراط پرسیدند که از درندگان کدام بهتر گفت زن

بهترین پادشاهی آنست که تکمیل کمالات نفس خود بود

در وقتی که سقراط را مرگ رسید پرسیدند که ترا کجا دفن کنیم گفت وقتی

که من بمیرم از کفن بی نیاز باشم یعنی حس نفس نجد است عبارت از اعتباری

حکیمی را پرسیدند که کدام نعمت است که نفع او بیشتر است گفت ادراک اسرار

حکیمی را پرسیدند که کدام سخن حق است که گفتن آن زشت است گفت مدح نفس خود در زبان است

شهوت و لذات دنیا بعقب حسرت بجهت است که لذات فانی شود و عقب حسرت باقی ماند

حکیمی را پرسیدند که آدمی را چه نیکوتر گفت مخالفت نفس

نتیجه حسد عداوت است قناعت سلاح اهل ورع است

فرطیس حکیم با تاجری که مدار همه لب اقدام تا گاه بدست دزدان گرفتار شدند

تاجر گفت وای بر من اگر مرا این دزدان بشناسند فرطیس گفت وای بر تو اگر ترا نشناسند

حکیمی را پرسیدند که چه چیز است که تغییر نپذیرد گفت دراهم و دنانیر

حکیمی را پرسیدند که در دکان را حیا بهتر است یا خوف گفت حیا از برای آنکه حیا عقل ولادت کند و خوف ... ولی

هر که طلب چیزی کند که آن را نهایت باشد حاصل است و آن ترا ... که او را نهایت نیست

هر کاری را اندازه است و اندازه همه کارها حیا است

اسکندر جاسوس دارا آورده جاسوس خبر داد که بسیاری لشکر دارا اسکندر
گفت گرگ از کثرت گوسفند الم بسیار نترسد

جاسوسی اسکندر را گفتند زنان بسیار بخواه تا فرزندان بسیار شود گفت کسی که بر مردان
غالب باشد شاید که زنان بر وی غالب گردند

اسکندر را گفتند این دولت بچه یافتی گفت باستمالت اعدا و تعهد اصدقا

خوشتر سخنی هر کس وقتی که خوش آن مضر باشد و طول از سخن درشت چون نفع آن نافع باشد

دوست را در وقت شدت توان دانست زیرا که در وقت خوشی همه کس دوست باشند

از حکیمی پرسیدند که دوستان چگونه باشند گفت نفس واحد در اجساد متفرقه

حکیمی را پرسیدند که ثواب بچه حاصل شود گفت نیکو

طلب حکمت عنوان عقل است

چنین روایت کنند که انوشروان عادل را دو تاج بود از زر سرخ جوهرهای گرانمایه در وی نشانده و هر روز این تاجها بر سر نهادی و مردمان را گفتی که هر روز بر پای خواستی و آنچه بر آن تاج نوشته بودی همه برخواندی و گفتی ای مردمان این پندها را پاسدارید و کار بندید و خوار مدارید که بسیار فواید دارد

بر تاج اول این نوشته بود

- اول کسی که خرد را شناخته اند او را … کنید
- از زمانه از رنج آسوده مجوئید
- کار به کارشناسان دهید و کار روان آموزید
- از کار بد بپرهیزید و خویش را بر او گمارید
- پند حکیمان و سخن دانایان بشنوید
- با ناکسی گویند ناکسی مجوئید
- اندر کارها شتاب زده مکنید
- کارها از وقت در مگذرانید
- کارها از پیش بیندیشید کاری که نخواهید و رسید فرمان بر آن دهید
- مردم نادان فرمان مبرید

بر تاج دوم این نوشته بود

- اندر کارها مشورت کنید
- از مرده را عیب ننمائید
- آزموده مردم را با ناآزموده مخواهید
- مال فدای خود کنید
- خویشتن را بجوانی نیکنام کنید
- بی آزاری و بردباری پیشه کنید
- خویشتن را براستی معروف کنید
- ناآزموده را دست بر در مزنید
- توانگری در رستگی و قناعت دانید
- مرد آن را دانید که صبور باشد

بر تاج سوم این نوشته بود

- برشکسته و ریخته و دریده و برجسته غم مخورید
- نان خود بر خوان کسان مخورید
- در خانه کسان حکم مکنید
- با کودکان و نادان مشورت مکنید
- بفرمان زنان هیچ کار مکنید
- پرده زن بیگانه را از هر راه مدرید
- از مکر و حیله زنان ایمن مباشید
- خویشتن را اسیر زنان مکنید
- سخن خویش گوئید نه از آن کسان
- با خداوندان دولت کینه مدارید

بر تاج چهارم این نوشته بود

- در مرگ دختران غم مخورید
- از دزدان عطا امید مدارید
- جائی که مردم لاف زنند منشینید
- از همسایه بد و مردم بد بگریزید
- بی ادب را بخدمت سلطان مفرستید
- با مردم خسیس رنج مبرید
- در زمین مردم درخت منشانید
- در شورستان تخم مکارید
- با هر گروه مردم ستیز مکنید
- جنگ مردمان با خویشتن میفکنید

بر تاج نهم این رشته بود

- از زن کینه دام مستانید
- از بی اصلان دختر مخواهید
- با بی همت و بی شرم منشینید
- از مردم غماز روی باثبات وفاداری مدارید
- با معیوبان و ظالمان دوستی مکنید
- هر که از کار زشت سرزنش نترسید از او دور باشید
- با تنگ دیده مردم صحبت مکنید
- با دو رو ابر زینه اسرار مدارید
- در چیز کسان طمع مکنید
- بی نشان را از خویش ایمن مدارید

بر تاج دهم این رشته بود

- نیم استواران و بد دلان را بحرب مبرید
- بر درستی و خواسته بسیار ایمن مباشید
- پیران و جهاندیدگان را دوست دارید
- از سلطان برحذر باشید اگرچه ضعیف باشد
- اندک نوازش سلطان را بزرگ دانید
- خشم سلطان را خوار مدارید
- با پادشاه نزدیکی و دوری نمائید
- از کینه در مردم برحذر باشید
- دشمن خود را بزرگ دانید
- قدر خویش و آن هر یک بشناسید

بر تاج یازدهم این رشته بود

- خداوند ادب و علم و فرهنگ را خوار مدارید
- از زبان شاعران و خشم پادشاه بترسید
- بر هیچ کس افسوس مکنید
- عیب آهوی کسان مجوئید
- کار پرستان تباهان مکنید
- کار امروز بفردا مفکنید
- ناکرده بکرده مدارید
- دارو به درستی خورید
- به پیری از زن جوان مهر مجوئید
- از پس مردمان بجز نیکی مگوئید

بر تاج دوازدهم این رشته بود

- با مردم همه کاری نیکوئی کنید
- خویشان را نیکوئی دارید تا زندگانی نام خوش بود
- بد خوئی سرمایه سبب رنج دانید
- زبان نگه دارید
- زبان بهنگام و از سود و بهنگام وا کشید
- جائی که مدارا باید تندی مکنید
- با همه کس آشتی و خوشی باشید
- لجوجی در کارها پیشه مکنید
- جنگ را نپسندید یعنی صلح نگه دارید
- خرج بمقدار درآمد کنید

بر تاج نهم این نوشته بود

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	هرچه بهر خود نخواهید به دیگران مخواهید	اندر رعایای مردم [illegible]	از کارهای زشت دور باشید	دست درازی [illegible]	[illegible]	[illegible]

بر تاج دهم این نوشته بود

این جهان جز این جهان [illegible]	[illegible]	با مردان دوستی [illegible]	طمع از [illegible]	[illegible] از رحمت [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ضعیفان را [illegible]	[illegible] از خود رحمت [illegible]

چون این رساله مرشح و مطرز است باسم مبارک عالی عادل عالم که ختم آن بر مواعظ
و نصایح پادشاه از نوشیروان عادل مناسب و لایق افتاد ایزد تعالی ذات ملک مثال
این عالی حضرت را از جمیع حوادث روزگار به امان و محفوظ دارد و ظلال رأفت و معدلتش بر مفارق سکنه دار
العباد دایم و پاینده داراد بحرمة النبی
القرشی علیه الصلوة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الافلاک والعناصر ایجادا لکمال فطرته خلق للانسان رتبة ... العقل من جمیع
برتبة جعل الغذا اقوام ... تربیته ورفقه لتدبیر الغذا ... لخلقته وارسل النبی العربی لهدایتهم ...
صلی الله علیه وآله وعترته **اما بعد** بدان که بهترین چیزی که در علم طب یاد کرده شود احوال غذا
بود که تن آدمی هر روزی بل که هر ساعتی بدان احتیاج دارد و از جهت نمو و نشو و از جهت بدل تحلیل
تا چنانکه روزگار و حرکات بدنی از تن چیزی باز کم میکند عوض آن غذای موافق باشد
آدمی میرسد تا تدارک و تلافی آن تحلیل باشد پس فریضه بود بر عقلا شناختن قوی و افعال
اغذیه مفرد و مرکب چون متامل درین کتاب نظر کند طبع و فعل هر طعامی علی حده بداند و وجوه استعمال
آن تا هر گاه که خواهد که از طعامی احتراز کند و روی تأمل کند و از گوشتها و از جنس بها آن اختیار کند
که موافق تن بود و باری سبحانه و تعالی تن آدمی را از همه حیوانات جهان آفریده است که هر چه همه حیوانات
بتفاریق خورند ایشان بجمله خورند چنانکه بعضی از حیوانات چون طیور حب خورند آدمی بموافقت ایشان

کنند و چون حبوب گندم و برنج و نخود و دانه و همچنین در گوشت خوردن با جمله سباع موافقت
کنند و در گیاه خوردن با جمله رواتع و دواب موافقت کنند بل که گیاهی چند که هیچ چرنده نخورند
آدمی بخورد و از جهت منفعتی که در وی است پس ما درین کتاب هر چه آدمی نسبت دارد از ماکول
و مشروب یاد کردیم و اول از گوشت آغاز کردیم که بحیوانیت نزدیکتر است و اول گوشتی
یاد کردیم که قریب الغذا باشد که گوشت آدمی بعد از آن بتفصیل گوشتها از آن سبکتر
و سبکتر چون لحوم طیور و اجناس ماهی و بعد از آن فضول حیوانی چون انواع بیض و شیر
و هر چه از شیر کنند و بعد از آن حبوب و بعد از آن بقول و فواکه و بعد از آن اشربه و رب
و بعد از آن روغنها و طبیخها و آشها و قلایا و حلواها که چون باید ساخت و وجه استعمال آن
و اختیار هر یکی و منفعت و مضرت و دفع مضرت آن که بچه توان کرد و بر مثال تقویم
الصحه نهادیم که این جدول ساخته است تا برخوانندگان آسان باشد هرچند سخن درین باب
بسیار است بحسب آنکه موضع تحمل کرد یاد کردیم
بر سبیل ایجاز والله الموفق

اسم	اختیار	طبع	منفعت	مضرت	دفع مضرت
گوسفند دنبه دار	[illegible]	گرم و نرم بود	[illegible]	معده گرم را زیان دارد	[illegible]
گوسفند بی دنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گوسفند تازی	[illegible]	گرم و خشک	[illegible]	بسیار خوردن [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گوشت [illegible]	[illegible]	گرم و خشک	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گوشت خرگوش	[illegible]	لطیف بود	[illegible]	حفظ [illegible] دارد	[illegible]

وجه استعمال هذه اللحوم

بهتر از همه گوشتها بره و خصوصا که زیره با زیره سحلی کنند و بجنه در شنبه تا دارچینی قوت
معده آورد و در رسول صلی الله علیه و آله این را سید طعام الدنیا والاخرة خوانده

این گوسفند در بریان بغایت ناعم بود و کباب بر آتش افکنده و کرده اند سود دارد
و این لذیذتر از همه گوشتها بود و لطیفتر از دنبه دار بود و در گرمسیر سود دارد

بغایت پسندیده داشته اند که بزغاله بغایت تر بود و در سیر بغایت خشک بود
و این اعتدال که دارد و مبسوط است و زیر باد و گشنیزی و آب گندم سود دارد.

از جهت آنکه او پیوسته مولع بود به بهار خوردن دفع کند و گوشت آن خوردن فهم را
زیادت کند و تیزوری و سبکبالی باشند و تعلیم زبان کار باشند

از جهت آنکه او بغایت دونده است و پیوسته گیاههای خوشبو خورد و گوشت او خون صافی
بود و گرده پیه او بجوای عسل کنند گرده را سود دارد

این را طبیبان بغایت پسندیده داشته اند که هم بلغم و هم سودا را تعبیر دهد و بهتر
آن بود که فلفل و کمابه و نمک بروی کنند و کباب کنند و تقلیه نیک بود

خون این کلف را ببرد و حیض بگشاید و [illegible] نشاید که او را تخم گشنیز آن که [illegible]
[illegible] سود دارد و چون بسیار خورند والله اعلم

دفع مضرت	مضرت	منفعت	مختار	طبع	اسم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سرد و خشک	[illegible]	گوشت گاو
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	گوشت [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	گرم و خشک	[illegible]	گوشت خر وحشی
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	گوشت [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	گرم بود	[illegible]	گوشت [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	گوشت قدید
[illegible]	[illegible]	[illegible]	گرم بود	[illegible]	[illegible]

وجه استعمال هذه اللحوم

هرگاه پزند چنانکه مهرا شود با در شوربا خورند قوتی عظیم دهد معده گرم را سود دارد و بطون او را بسبب که در زعفران و شکر یرقان ببرد

گوشت غلیظ است معده‌های قوی را سود دارد و کسانی را که کارهای سخت کنند لازم بود و حب الصفرا انگیزد و باید که سکباج با سماق پزند که نیک بود

کسانی که خواهند که دل قوی و سخت شود کباب این بکار دارند و به شبث و نخود آب پزند و اسفناج و نمک نفطی و آب آن قولنج بگشاید و نافع بود

دیگر گوشت این گوشت آدمی ماند بطبع و پیران چون در جای معهود مانند قوت شانه دهد و پیران را سود دارد و جوانان را زیان دارد والله اعلم

و بقراط گوید که هر حیوانی که مدت زادن او از مدت زادن آدمی زیادت باشد نباید خوردن خصوصاً شتر که از همه حیوانی دیرتر زاید

و هم بقراط گوید که آب قدید و نان قدید و گوشت قدید عمر بکاهند و این از جهت آنکه خشک آرد و دماغ و دل را زیان دارد

سه سودمند است و امعا را سود دارد و گرده را [illegible] دارد و [illegible] آفت باید که [illegible] و چربش گوشت بگیرد و در نیز بطی الهضم و هضم آرد

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گنجشک	[illegible]	گرم و خشک	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تیهو	[illegible]	معتدل بود	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
زرزور	[illegible]	گرم و خشک	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
فاخته	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وجه استعمال لحوم تلک الطیور

گنجشک را بستانند و پاک کنند قدر پنجاه عدد و با دو من روغن بپزند چنانکه خشک شود و گویند که عنین را بکار آرد و قوت باه زیاد کند

بستانند و پاک کنند و به روغن قرطم و زیتون در روغن حب الصنوبر بریان کنند و دارچینی و زنجبیل و قرنفل بکوبند و بر سر آن کنند فایده [illegible] دارد

هیچ حیوانی علی الاطلاق لطیف تر از این نیست و هرگاه که بیماری بغایت ضعیف باشد آب آن بدو دهند یا در گلاب قوت رفته باز آرد

این حیوان را بستانند و پاک کنند و آب پیاز تر بگیرند و بدان بجوشانند تا مهرا شود و بر زرده خایه بریان کنند و بخورند آب پشت بیفزاید و گرده را قوت دهد

این حیوان بغایت نافع بود در بیماری [illegible] شاید و در آتش و گرم سکنجبین [illegible] و در خور دهند مستقی را نافع بود و اماس ببرد

این حیوان را با سرکه و سعتر بپزند تا مهرا شود و کسی را که هیضه و قی با فراط بوده باشد بدو دهند قوتش باز آرد و ناقهان را نافع باشد

گوشت این حیوان علی الاطلاق نزدیک گوشت دراج و تیهو بود و نتیجه این سخن لطیف بود و نشاید که زنان خورند که زیادتی منی آرد

دفع المضرت	المضرت	نفع	الطبع	الاکثر طبیعت	اسم طیور
[illegible]	دماغ را زیان دارد	معده را [illegible]	گرم [illegible] بود	[illegible]	کبک
[illegible]	دل را [illegible]	[illegible] قوت باه را [illegible]	[illegible]	[illegible]	دراج
[illegible]	سودا آرد	دل را قوی کند	گرم و خشک	[illegible]	تذرو
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بط
[illegible]	مفاصل آرد	[illegible]	گرم و نرم	[illegible]	مرغ خانگی
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	برای زبان دارد	[illegible]	گرم و خشک	[illegible]	[illegible]

وجه استعمال لحوم هذه الطیور

باید که بکشند و دور [illegible] بگذارند تا لطیف تر شود و معده که سرد و تر بود نیک سود دارد و اعتدال
نافع بود و سپس گوشت چشم را نیک بود

دراج بزرگ بگیرند و قفصی کنند و آنجا باز دارند و برنج و ارزن بخورد و آشیان و
بکشند دیگر دارند یا در تنور نهند سودمند باشد

بریان بزنند و باز سو کنند نیک نافع بود و اگر بگذارند و آب لیمو با آب غوره بریزند
نافع بود و انس بغایت سبک بود و سودمند باشد

بکشند دیگر دارند و سالش حاکنند و اگر معده و گاو زنجبیل کنند و سیاس
حاکنند نافع بود و دل ضعیف را سودمند باشد

سمن کنند و بعد از آن سمط کنند و اگر در کر بادیان کنند باشند نشود و مشک و زعفران
و گلاب و عنبر [illegible] و حل کنند تا بخورد و نافع تر باشد

بگیرند و قفصی کنند و بر زعفران یا روغن زیت دارند و تا قی سپر ورند و در قفصی بند دارند
و بهریسه بزنند و روغن و شکر آب بیفزایند

با گوشت بره و گوشت گاو معروف بکشایند تا زعفران و ادویه گرم و شکر دل را
قوت دهد و قولنج صفرایی بگشاید و سودمند باشد

اجناس سمک	الطبیعة	الاختیار	النفع	المضرت	دفع مضرت
ماهی رضراضی	نیکچه سرد و تر در [illegible]	ما و معتدل [illegible]	لاغر [illegible] سبک	[illegible] دارد	[illegible] زعفران [illegible]
ماهی [illegible]	[illegible] در [illegible]	[illegible]	[illegible] نافع بود	[illegible]	[illegible]
ماهی [illegible]	نیکچه سرد و تر [illegible]	[illegible] معتدل	[illegible]	ماهی [illegible]	[illegible]
ماهی [illegible]	[illegible] بود	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماهی [illegible]	نیکچه [illegible]	[illegible] بود	[illegible]	[illegible] زیان دارد	[illegible]
ماهی [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماهی ازادی	نیکچه [illegible]	[illegible] بود	[illegible]	[illegible] دارد	[illegible]

وجه استعمال لحوم السمک

چون این ماهی بستانند و بر سر کسی مالند که درد سرش باشد نیک بود و اگر خداوند یرقان دارد
گرد یرقان ببرد و ماهی سرکه باید خوردن

اگر این ماهی بگیرند و شکمش پاک کنند و در میان عطر بکوبند تا نیک سپید شود و گرد زهره
آب نبات باز آرد و زحیر را نافع باشد

این ماهی را از دریاهای ارزیز آرند و چون خشک شده باشد معده و کسی که زرد و
ست شود نافع بود و سستی بیارد و اگر نقد بدید خورند و در زیر آتش کنند

این ماهی چنان باشد که در وقت خایه ریختن بچهای بزرگ آیند از دریا و از بن جهت خام
ار جز بیرون از دریا یابند و در اول فربه بود نافع بود

این را در نمک کنند و هفته چند ارند تا رطوبتی که در وی است کم شود و [illegible] در شور کنند
و میان ار بار و انگ و سیر و سعتر بیاگنند نیک بود

این تازه ریختن بغایت نیک بود و چون بگیرند و پاره پاره کنند و در نمک کنند و گرم [illegible]
نیکوتر بود و از آن انگاه که کنند با جمله [illegible] نیک بود

این ماهی تاتانا باشد ناخوش بود و در [illegible] سستی دارد و آنرا باید کم ملح کنند و بعد از آن
بکوشانند و آنرا بریزند و با سرکه و نار و انگ و مغز جوز نافع باشد

بدل

بیضه	الاختیار منه	طبیعت	منفعت	مضرت	دفع مضرت
خایه مرغ خانگی	مرغ جوان	اندک گرم بود	[illegible]	[illegible] دارد	[illegible]
خایه مرغ صحرایی	مرغ جوان	[illegible]	و بهی آرد	[illegible]	[illegible]
خایه [illegible]	[illegible]	گرم بود	[illegible]	بهی آرد	[illegible]
خایه [illegible]	الحجر ای بود	[illegible]	[illegible] دارد	[illegible]	[illegible]
خایه [illegible]	[illegible]	گرم بود	[illegible]	[illegible] آرد	[illegible]
خایه [illegible]	[illegible]	[illegible]	نقل [illegible] دارد	[illegible]	[illegible]
خایه ماهی	[illegible]	[illegible] بود	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وجه استعمال هذه الانواع من البیض

حکم خایه مرغ خانگی مرد و چنین یافته اند که نیم رشت طبع گوشت گوسفند دارد و نیم برشت طبع گوشت گاو دارد و از همه نیم رشت زرده به بود

بگیرند گوشت بره و گوشت مرغ سمین و در آب جاری بپزند و در روغن گاو بریان کنند زرده این خایه در وی زنند قوت باه و شهوت زیاده کند

خفقان

خایه تذرو اگر بدست آید بستانند و با عسل [illegible] کنند پشت را قوت دهد و ببرد و بسرکه معجون کنند معده را نافع باشد

[illegible]

بستانند کنگر و پاک کنند و با [illegible] و در آب بجوشانند و با روغن بپزند و [illegible] در وی زنند و این خایه را آن زمان زنند

مرغ خانگی و مرغ هندی و چکور [illegible] بستانند و با روغن بادام بپزند و خایه کبوتر بر آن زنند دل و معده را قوت دهد

خایه سنگخوار بپزند و خایه مار و خایه [illegible] را بشکنند و با [illegible] سوخته بپزند و بروغن خایه مرغ خانگی کنند و در سر بمالند موی [illegible] باشد

سیر تر در آب زنند و قند خرد کنند و خایه ماهی با بزر و خایه ماهی [illegible] بقرص کنند و بروغن جوز یا روغن قرطم بریان کنند بغایت نافع بود

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شیر گوسفند	[illegible]	مسهل بود	[illegible]	معده را	[illegible]
[illegible]	بورود تازی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شیر گاو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مفاصل را	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وجه استعمال هذه الالبان

بستانند هرگاه بچه بزند و با نفع تر بخورند نافع بود و اگر با سپستر در روغن جوز بادیان بریان کنند و با عسل بخورند و با در بچه به غایت نافع بود

این را بستانند و به بندند و استخوان خرما پخته در هسته دیگ گیاه تر موافق آن علت که اورا از جهت آن بسته باشند شیر دی لطیف و بکار بیچ نافع بود

این از همه شیر الطیف تر و نافع تر بود و از جهت غلظ گوشت این حیوان چون گوشت غلیظ بود فضله اش رقیق بود و بهمه بیماری نافع بود خاصه بیچ را

بستانند و در برنج پاکیزه در بریان کنند تا آب بپزند و نمک در آن کنند و بعد از آن از این شیر چندان بخورد با برنج باشند که تمکن گیرند نافع بود

هرگاه این حیوان تن درست بود و بچه تازه بر آمده بود و از زادن شیر این به غایت نافع بود اگر صفرائی خورد ترش باید و اگر بلغمی خورد تازه باید

این را از بادیه بیارند یا از جایان دور و در ترش هیزند و بر هر صد درم ده درم نمک هندی بروی باشد و بگذارند تا یکدارد و مروق شود نافع بود

بستانند شیر تازه در زنند در سنگی پاک و اگر بمضراب بزنند نیک تر باشد و آن قدر خوردنی که در دو باشد بود و در زنان را سود مند باشد

بحسب مراتب	اختیار	طبیعت	منافع	مضرت	دفع مضرت
روغن گوسفند	آنچه تازه باشد	گرم و تر	[illegible]	سست کننده معده زیان دارد	با چیز ترش خورند
روغن گاو	از آن گاو فربه	[illegible]	نافع از بهر سینه	[illegible]	با [illegible] خورند
شیر	آنچه [illegible]	لطیف	[illegible]	[illegible]	[illegible] خورند
ماست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سده آرد	[illegible] خورند
کشک	[illegible]	سرد و خشک	[illegible]	مغاص آرد	[illegible]
پنیر	از آن تازه بود	مسخن الطبع	بدی دهان [illegible]	[illegible]	با جوز خورند
دوغ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] خورند

وجه استعمال هذه الانواع

روغن گوسفند نزد جالینوس گرم و نرم است اما نزد محمد زکریا [illegible] نیک [illegible] معده را سست کند و هیضه آرد و روغن بنفشه به از نیست

روغن گاو با [illegible] ریزنده [illegible] زیادت کند و در خبر است که نعم المخالطان [illegible] نافع است شش درستان را و هیچ مضرت ندارد

و گفته اند که هر شیر نیک خورشی است از جهت آنکه [illegible] شیر پاک کننده است و با عسل و خرما خورند سود دهنده باشد

نیکوتران بود که از شیر حیوان [illegible] کرده باشند و در [illegible] سیر گردیده باشد و با آفتاب نفع کنند باشد و با گوشت فربه و [illegible] روغن [illegible] خورند

باید که از [illegible] شیر تازه کرده باشند و گرنه شیر قدیم هیچ کار نیاید اما اگر خورند با روغن جوز و گوشت فربه پزند سود دهنده باشد

بسیار تنند و پاره پاره کنند و زعفران [illegible] کنند و در میان شیر تازه نهند و چند روز نگهدارند تا ببرورد و با نعنع بخورند نافع باشد

بهترین دوغها [illegible] بود که شیر تازه بسیار تنند و با نعنع و [illegible] سیر گرداند و با چیزهای گرم خورند تا مضرت دوغ [illegible] و نافع باشد

[illegible]	الاختیار	[illegible]	نفع	[illegible]	دفع ضرر
گندم	فربه صحیح	گرم در اول	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	از گندم زود	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نان سمید	[illegible]	معتدل بود	[illegible]	دیر از معده گذرد	[illegible]
نان خشکار	از گندم زود	[illegible]	از معده زود گذرد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	گرم بود	[illegible]	سفرا آرد	[illegible]
[illegible]	از مغز گندم آرد	[illegible] روغن دارد	[illegible]	[illegible] آرد	[illegible]
کشک	[illegible]	گرم و خشک	[illegible]	[illegible]	[illegible]

در جهت استعمالها و تنقیتها و غسلها و خبزها

گندم را از سنگ و خاک پاک کنند و بشویند و خشک کنند و در آسیا کنند و درشت بپزند و پوست باز کنند و با آسیای کاه باره کنند نیک بود

گندم بگیرند و در آب باران آغاز زنند و بگذارند تا نیک ترش شود و بعد از آن طحن کنند و از همه حبوب تر آن کرد اما از گندم نافع تر بود

انواع نان بسیار است و بهتر آن آرد خمیر کنند و تخمها در آتش کنند چون شود نیز در آن بگذارند تا نیک خمیر شود و بپزند

این نان را باید که نمک بیشتر دهند و بگذارند تا ترش شود و چنانکه نان سمیده و بقرص کنند و با آب گوشت یا آب گندم تر کنند و با نخود آب نافع بود

این را باید که نیک خمیر کنند و در تابه مثقب کنند و در زیر آن آتش کنند چون گرم شود نانها بسیار در آن نهند تا بریان شود و لذیذ بود

مغز گندم شکسته پوست کنده بگیرند و بر روغن گوسفند یا بر روغن گاو بریان کنند و با آب خمیر کنند و با شکر و مغز بادام و پسته نیز نافع بود

حکم این همچنان است که نان قرانی خانه گرم کنند و در آنجا نهند و بگذارند که خشک شود تا لذیذ و سودمند باشد والسلام

حبوب	الجنس بهتر	الطبع	نفع	المضرت	دفع المضرت
برنج سپید	بهترین آن فارسی بود	گرم و خشک	بسیار غذا دهد	قولنج آرد	با شکر خورند
ارزن	بهترین آن جو زی بود	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بهترین سپید بود	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عدس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماش	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ارزن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وجه استعمال هذه الحبوب

برنج غذا صالح دهد اما باید که نیک بکوبند و پاک کنند و در تابه سنگین بروغن
گاو بریان کنند و گوشت فربه و اگر نمک سود کنند شاید
ارزن باید که بشیر گاو یا شیر گوسفند بپزند و قند اندازند تا شیر و سود [illegible] نگاه
بماست گاو و در روغن جوز خورند و نمک خوش و آن [illegible] کنند سودمند باشد
باید که برنج بشویند و بار [illegible] کنند و نیک بمالند و خمیر کنند همچون خمیر قطایف
و در تابه آهنین بپزند بغایت لذیذ و سودمند باشد
ارزن جو بری تا سر بریان کنند و مغزش [illegible] کنند و [illegible] کنند
بروغن جوز تا مضرت او کمتر بود و نافع باشد
کسی را که حرارتی بجگر در [illegible] رسیده باشد مزوره ازین کنند و گلاب ازین
بپزند و سپس با شکر و گلاب بدهند نافع باشد
بستانند و بکوبند و پوستش بیرون کنند و در آب بجوشانند و آبش بریزند و بار دیگر
بپزند و در روغن گاو و یا روغن بادام خورند نافع باشد
بستانند و پوست باز کنند و در آب اندازند آنگاه نیک نرم در تابه کنند
و نیک گرم کنند و بریان کنند تا شکفته شود و بنقل مستی برد

ارزن

وجه استعمال هزه المجربب

اگر خواهسند که کرم نغقد بدو نیمه کنسند وخشک کنند و همه جیزی چون بپزند بجای زیادت شود الا باقلی که چون بجوش نند زیادت نشود

بگیرند و نیمه کرفته کنسند و بجوش نند و آبش بریزند و پوستش بیرون کنسند و نمک بزنند و آب لیمو یا آب غوره و باشنی کنسند سود مسند بود

این را هر پیه کنسند نافع بود و توت باره آرد و اگر در آب و نمک آغاز نند و در میان یک بریان کنسند با تشی نرم و بمانند تا پوست رها کسند نافع بود

این نرعی است از باقلی اما مدور و نزدیک است نغداد چون خواهسند که بخورند باید که در آب و نمک آغاز نند و بجوش نند و آبش بریزند که نافع بود

این چون تر بود بغت نافع بود و بجوش نند و با نمک و سعتر بزنند و چون خشک شود در شکنبه بگوشت بره در روغن زیت سود مسند باشد

این حب نهایت نافع است در جمله علتها خصوصا مردم بلغمی را و لعاب او سرفه زائیل برد و دل را بپزانند و اگر موضعی سخت شده باشد ضماد آن نرم کسند

این روغن پسندیده اند و در شهرها بکار دارند اما خشتسان آرد و اگر خواهسند که دفع کنسند با گشنیز تر و دوشت بریان کنسند سود مسند باشد

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بجیب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	گرم در دوم	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	باقلی
[illegible]	[illegible]	[illegible]	گرم در دوم	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	گرم در دوم	[illegible]	تخم

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وجه استعمال هذه البذور

اندکی در وقت تر برشته کنند و با کدوی خشخاش بکوبند و با شاخ و بذر خیره نگاه دارند که در چند علت بکار آید حضر صادر سرفه

چون بسیار خورند تاریکی چشم آرد و اما چون بپزند و با بادیه بکوبند قولنج را سود دارد و اگر خواهند که منی را منقطع کند ناشتا بخورند

این تخم چون بپزند و با دامان افکنند سرفه خشک را سود دارد و لعاب او ورمهای سخت را نرم کند و لعابش با حب الثعلب کرند

بگیرند و در آب مالند و شیره اش بگیرند که با سی سخت و آب رزد و از وی بریزند و بخورند با شیری زنند نافع بود و لذیذ باشد

باید که بگیرند از خربزه که شیرین بود و نگاه کل مالند و با کف بشویند و بپرورند و خشک کنند باشند منفعت بسیار دهد

بگذارند تا خیار رزد شود و برباز روند او پس تمام آید و آنگاه بگیرند و درجای گرم جرب انجیر و نمک آغاز کنند و بخورند نافع بود

آن بهتر بود که از طبرستان آرند و هم در آن هوا پرورده باشند که ایشان بغایت نیک پرورند و خوشبوی کنند چون بخورند نافع بود

اسم بقول	بهترین آن	طبیعت	نفع	مضرت	دفع مضرت
نعنع	تازه بستانی	گرم و خشک است	[illegible]	معده را زیان دارد	[illegible]
سیر	بهترین آن بستانی	گرم و خشک	[illegible] سستی آرد	[illegible]	با برنج خورند
شلغم	سپید بستانی بود	گرم و تر	معده را نافع	معده را زیان دارد	[illegible]
[illegible]	[illegible] بود	سرد و تر	[illegible] نافع بود	معده را [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	گرم و خشک	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	گرم و خشک	[illegible]	[illegible] دارد	[illegible]

وجه استعمال هذه البقول

بستانند و در زیر آتش کنند تا نیک مهرا شود و بعد از آن پاک کنند و در ماست نهند تا [illegible]
و نعناع نیک بود و سودمند باشد

این را شکوفه باشد و چینی از زری باشد همچون پیاز تر و تر و از آن با برنج پزند و گوشت
فربه و قلیه هم کنند گوشت بره و پشت را نافع بود

بستانند و بجوشانند و با آتش بریزند و بگذارند تا آب بچکند و آنگاه عسل تقوام آرند و این را
و این را در میان افکنند و بجوشانند معده را نیک بود

این حکایت گفته اند که شخصی پیش طبیبی رفت و گفت مرا انگلی آب پشت قطع شده است
طبیب گفت سه گز زرد خام و سه تخم مرغ و سه بریان کرده بخور تا آب پشت بیفزاید

چون پیش از طعام خورند معده پاک کند و بعد از طعام شکم براند و کسانی را
که نفخ در امعاء و معده باشد ایشان را زیان دارد که خورند والله اعلم

انواع پیاز بسیار است بهترین پیاز ری بود و معده را قوت دهد و قوت
پشت دهد و بسیار که پرورده اشتهای طعام آرد و بسیار نشاید خورد که زیان دارد

اگر چرا نان خورند با چیزی ترش خورند با تشنگی نیارد و اگر بریان خورند و بریان
کرده خورند طعم شور را قطع کند و منفعت بسیار دارد

دفع المضر	المضر	النفع	الطبع	الاختيار	البقول
[illegible]	درد آرد	معده را نافع	سرد و خشک	بستانی تر	هندبا
[illegible]	[illegible]	[illegible]	گرم و خشک	آنچه بستانی بود	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	گرم و خشک	[illegible]	نعناع
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سرد و تر	بستانی [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	معتدل بود	[illegible]	طرخون
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سرد و تر	آنچه بزرگ بود	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	گرم و خشک	[illegible]	کرفس

وجه استعمال هذه البقول

بستانند و پاره کنند و بجوشانند و آبش بریزند و روغن جوز بر آن کنند و [illegible]
بر وی ریزند معده را سود دارد و خون شکم باز گیرد

تخم این در طعامها کنند با اندک دارچینی و زیره و فلفل [illegible] کنند [illegible] شود و
در رشته با شکر کوبند و بخورند صداع ببرد

این دو جنس است یکی [illegible] و آن بغایت گرم است و [illegible] را [illegible]
[illegible] نافع بود و [illegible] بر [illegible] نافع بود

در خبر است که هر که [illegible] شب آدینه هفت ورق از این بخورد [illegible] شود و با [illegible]
بخورد [illegible] دارد و در [illegible] احوال نافع بود

چون این [illegible] حس ذوق [illegible] از [illegible] طعم دارد [illegible] دریابید و چون
بخورند شکم را سود دارد و منفعت [illegible]

آنچه [illegible] بود و اصل [illegible] بود خواب آرد و دماغ را [illegible] معده گرم را سود دارد
و با نمک خورند و بسیار نباید خوردن

این را [illegible] که [illegible] بغایت نافع بود [illegible]
[illegible] بود و برگ او [illegible] نافع باشد

اسم البقول	الاسم بالفارسية	الطبع	المنفعة	المضرة	دفع مضرته
الكرفس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الخس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الصعتر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الشبت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الجرجير	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الهندبا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الباذروج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وجه استعمال هذه البقول

هدوانه اندك وهر دو از معده زود انحدار كنند وبهتر بود كه با سكنجبين زنند وروغن جوز در وي
خايه اضافت كنند سود مند باشد

بستانند ونيم جوش كنند وآبش را بريزند ونمك بپزند وبا نان برنجين بخورند معده را
وامعا را سود دارد وبا گوشت بپزند نافع باشد

با مغز بادام وآب غوره وآب انار وآب ليمو پرورده كنند قمع صفرا كند وجگر را نافع
بود وچون در گرما باشند تشنگي ببرد والله اعلم بحقايق الاشياء

بستانند وپاك كنند وبا دوغ نيم جوش كنند وبا روغن بادام بپزند وچون بخورند
ماده صفرائي براند وقمع كنند ونافع بود

چون بسيار خورند باد در شكم افكند اما بايد كه برجاي باشد تا اگر دندان كند شود
قدري بخورند كندي دندان ببرد والله اعلم

بستانند وخرد كنند وجغندر را نيم جوش كنند وپاره پاره كنند وتخم [illegible] بيفكنند
وجگر را در حرارت نهند بغايت نافع ولذيذ بود

اين را بغايت نا پسنديده داشته اند در تري لا تخم اين سودمند بود وچون
با جلاب خورند بجاي تخم ريحان دل را قوي كند وتپش را نافع بود

البقول	الاختیار	الطبع	المنافع	المضار	دفع المضار
سداب	بستانی آن اولی بود	گرم و خشک	صرع و تفتیح سدد	منی را زایل کند	با زبیب خورند
رازیانه	انچه بستانی بود	سرد و خشک	چشم روشن کند و سده‌ها بگشاید	صداع آرد	گشنیز
کرفس	تره	گرم و خشک	صرع را نافع	و مانع زنان	با چربی خورند
[illegible]	دیماری بود	سرد و خشک	معده را قوت دهد	تولید بلغم	با [illegible] خورند
بادرنجبویه	بستانی بود	معتدل بود	دل را قوت دهد	مضرت ندارد	با جلاب خورند
[illegible]	انچه در بهار بود	معتدل	نیکو بود	سود دارد	[illegible]
گشنیز	انچه سبز بود	سرد و خشک	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وجه استعمال هذه البقول

آن بهتر بود که بستانی بود و در نزدیک درخت انجیر روییده در آشها که زنند و سیر
در آن کنند چون سداب در آن کنند بوی سیر ببرد
پوست بیخ رازیانه بگیرند و سکنجبین بپزند جمله سده‌ها بگشاید و تخمش بکوبند و بپزند و با داروهای چشم
بیامیزند بچشم جهت نافع باشد
چون در باقلا آب کنند روغن آب با قی سورت او ببرد و دفع مضرت روغن کار او کنند
بکنند و با همه نباتات چنین کنند نافع باشد
این را در آخر ربیع بستانند و بسایه خشک کنند و برگ او از چوب جدا کنند و در ظرف کنند
و در ترشیها که دارند سودمند باشد
این گیاه را تفریح که دارد و ورق او را مفرح خوانند شراب آن عاشقان ببرد و فراق را
نافع بود و تخمش دل را قوت دهد و با جلاب خورند
در وقت بهار در اول که پدید آید بستانند و با اسفناج و گوشت بزغاله پزند و روغن
خورند روشنایی چشم را سود دارد و منفعت کند
در اول تابستان بستانند و خشک کنند و در هر خوردنی که پزند اندر هر شب مردم
خورد و نه خوش کند و سودمند باشد

وجه استعمال بذه البشر

بستانند آنچه بزرگ بود و در زیر آتش کنند تا پخته شود و آنکه پوست باز کنند و بعد از آن
هفته جوز و عسل تقابل کنند نافع باشد

با هر چه زنند بغایت نافع است و بهتر آن بود که بستانند و پاره پاره کنند و تخم بیرون
کنند دیگر شانند و در آتش بریزند و عسل بپورند

این در جنس باشد بستانی و بری بستانی هنگام خورند و بری بستانند و پاک کنند
و بکوبند و در آتش بریزند و با بابت و روغن جوز خورند

این را در خراسان بسیار استعمال کنند در وقت بهار از گرمی که است بیشتر از همه
بانتها رو بید و با گوشت بزغ سود مند باشد

بستانند و پاره پاره کنند و بگیت در آب و نمک و خاکستر آغازند آنچه بکوب ساخته
و آتش بریزند و روغن زیت بر این کنند نافع باشد

این مانند زبست اما تیزتر از ترب بود و چون خواهند که از جهت قوت باه خورند
باید که بریان کنند بعسل که نافع باشد

این در ولایت ری بسیار است و کارند و در همه جا نها بسیار باشند که یکی ساله
بود و ده دارند و بر و در ده نیکو باشد و بر لیکو از لطف تر باشد و نافع

المنقضب	الاختیار	الطبع	المنفعة	المضرة	دفع المضرة
بادنجان	[illegible]	گرم و خشک	[illegible]	بسیار مضرت بود	[illegible]
[illegible]	بزرگی در پخته	[illegible]	جگر را نافع بود	[illegible]	با گوشت [illegible] و آتش [illegible]
کرنب	[illegible]	گرم و نرم	[illegible]	[illegible] آرد	[illegible]
[illegible]	[illegible] بود	[illegible]	شهوت طعام برد	صداع آورد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	سرد و تر	[illegible] نافع	[illegible] زیان دارد	[illegible]
[illegible]	[illegible] بود	[illegible]	[illegible] آرد	دماغ را زیان دارد	[illegible]
اسفرزه	[illegible]	گرم و خشک	[illegible] نافع	دماغ را زیان دارد	[illegible]

اسم	الطبیعت	المضرت	المنافع	المصلح	دفع المضرت
انار	خنک و تر است	گرم دارد	تسکین تب صفرا	انیسون دارد	[illegible]
خربزه	گرم و تر مائی بود	سرد	گشاینده(؟) و نفع بود	سکنجبین	[illegible]
خیار بالنگ	خنک و تر	سرد دارد	نفع باد ... بود	نمک دارد	[illegible]
خربزه هندی	گرم و تر ...	سرد	بجا دری(؟) گرم و ... بود	...	...
انجیر	خنک ...	گرم دارد	...	... دارد	...
تمر هندی(؟)	...	...	... دارد	...	...
[illegible]	...	...	...	...	...

وجه استعمال هذه الفواکه

باید که بسیار نخورند و بعد از آن ساعتی صبر کنند اگر تشنه نباشد قی کنند اگر مرطوبی خورد از پی او گل شکر خورد و اگر صفرائی خورد سکنجبین خورد

آن بهتر بود که با پوست خورند تا زودتر هضم شود و اگر پاره پاره کنند و نقلیه کنند گوشت و با انار گرم نافع باشد

نفرش(؟) بغایت پسندیده است کل نوش(؟) ثقیل بود و نفاخ و دل که برسد بهتر بود که خورند و خیار بالنگ بری بغایت مضر باشد

بستانند و در خمیر گیرند و در تنور پزند و باید که تنور بسیار گرم نباشد و اگر آتش جبرند(؟) و با نبات و طبرزد خورند بغایت سودمند باشد

این را چون خورند باید که در معده هیچ ثقلی نباشد چون بخورند ساعتی صبر کنند بعد از آن اناری چند بمکند که نافع باشد

بهتر از میوه هاست و از وی بسیار اجناس خیزد چون شراب و غیره و خاصیت آن بسیار است و در این کتاب مختصر یاد نتوان کرد

هیچ میوه از میوه ها آن نکند در قمع صفرا که این کند و چون خشک کنند صفرائی باید که بخورد و بعد ... با غرغره کنند حناق برد

انواع فواکه	الاختیار	الطبع	المنفعه	المضرت	دفع المضرت
زردالو	[illegible]	سرد و تر	[illegible]	معده را [illegible]	[illegible]
شفتالو	آنکه دو ابی	سرد و تر	معده گرم را نافع بود	تولید [illegible]	[illegible]
انار شیرین	[illegible]	معتدل بود	[illegible]	[illegible]	[illegible]
انار ترش	آنکه بغدادی بود	[illegible]	قی صفرا [illegible]	[illegible]	[illegible]
به	[illegible]	[illegible]	معده را [illegible]	[illegible]	[illegible]
سیب	اصفهانی بود	معتدل	دل را قوت دهد	[illegible]	[illegible]
انجیر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وجه استعمال هذه الفواکه

بستانند و بخار دهند و شیرا آنش بگیرند و در سنگی نرم مالند و در آفتاب خشک کنند بعد از آن گرم کنند لذیذ و سودمند باشد

این دو سه نوع است یکی را شفترنگ خوانند و دیگر کاردی و این معده را سود دارد و بعد از آن گلنگبین باید خوردن سودمند باشد

چون املیسی بود آبش بگیرند و با هم سنگ او آب انگور سفید در ظرفی کنند تا شراب شود کودکان را نافع باشد و سودمند والله اعلم

آبش بگیرند و بر هر یک من آن سیری نعنع خشک یا ده استیر نعنع تر شراب زنند معده را قوت دهد و هضم را سود دارد

چون پیش از طعام خورند قبض کند و بعد از طعام شکم براند و بر هر یک من آب او رطلی و نیم نبات یا شکر اضافت کنند و سکنجبین زنند

یاز هر همه زهرها است اگر کسی خورده باشد و مار او را زده باشد زهر بر وی کار نکند اما باید که بسیار پخته بود و سخت خام نبود تا این فایده دهد

باید که پیش از خوردن آن شکر بخورند و چون این را بخورند از پس آن عسل و شراب بر آن باز خورند تا سودمند و نافع باشد

دفع المضر	المضار	المنافع	الطبع	الجزء المختار	الفواکه
خمش [illegible]	دیر [illegible]	[illegible] را بکار آید	سرد و تر	آنچه [illegible] بود	آلو [illegible]
بعد از او عسل خورند	معده را زیان دارد	[illegible] نافع باشد	معتدل	آنچه سرخ باشد	زرد آلو
بعد از ان [illegible]	سرفه آورد	[illegible] نافع بود	سرد و تر	آنچه شیرین بود	انار
[illegible] خورند	عصبی را زیان دارد	دفع [illegible] کند	سرد و تر	آنچه [illegible] باشد	سیب
[illegible]	معده را [illegible] کند	اسهال [illegible]	سرد و تر	آنچه [illegible] بود	آبی
با دارو [illegible] خورند	عصبی را زیان دارد	دل را قوت دهد	سرد و خشک است	آنچه زرد باشد	ترنج
[illegible]	دندان را کند کند	[illegible]	گرم و تر	آنچه [illegible] بود	[illegible]

وجه استعمال هذه الفواکه

بهتر آن بود که در [illegible] موزه (؟) ابتدا بکنند تا نیک تر شود و اگر با به ترتیب کنند زردی
از وی ببرد و نفع آن بیشتر باشد و نافع باشد

آن بهتر بود که با بدا از درخت افتاده بود بر گیرند و بخورند غشیان ببرد و معده
گرم را سود دارد و نافع باشد

این ثمره است که طبع همه میوه دارد و نتوان گفت که چه طعم دارد و بعضی از اطبا
این را طعم خوانند و گویند ترشی مایل تر است

هرگاه که بستانی بود و بزرگ و فربه بخورند بعد از آن فانید سجزی خورند معده را
سود دارد و کودکان را زیان دارد

بستانند و در جوب بندند خشک کنند و بعد از آن که خشک شده باشند نگاه دارند
و اگر با شکر مربا کنند سودمند تر باشد

شراب حماض قمع صفرا کند و در [illegible] کافور نهاده اند پوستش ها بعضی
از گوشت بجوشانند خشک کنند و با عسل بخورند نافع بود

بهتر آن بود که در آتش نهند و عسل در میانش کنند و بخورند و اگر آتش [illegible] و [illegible]
کنند و بجای آب لیمو نگاه دارند منفعت کند

نفع الدواء	الاختیار	الطبع	المنفعه	المضر	دفع المضر
دارچینی	خنجه تازه سبز	در سیم گرم و خشک است	دل را قوت دهد	محرور را زیان کند	سکنجبین
سیب	از ترنج و لیمو	معتدل	معده را نافع بود	[illegible] را زیان دارد	با انار ترش خورند
لیمو	خشخاش تری	سرد و خشک است	معده را نافع	اعصاب را زیان دارد	[illegible]
[illegible]	انجیر بود	سرد و تر	محرور را نافع بود	معده را سست کند	با انار ترش خورند
دارو	از درخت [illegible]	سرد و خشک	معده [illegible]	معده و [illegible]	[illegible]
[illegible]	از درخت [illegible]	[illegible]	در [illegible] را نافع بود	[illegible] آورد	با [illegible] خورند
به	[illegible]	سرد و خشک	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وجه استعمال هذه الفواکه

این را شاه پرست ها ن بدست آورده و در فنا در نشانند چون این ثمره را با ترنج و لیمو مرکب کنند منفعت کنند و نیک باشد

بستانند و آتش بگیرند و بروق کنند و در آبگینه کنند و اندک پاره نمک در آن کنند و در اوقات بجای آب غوره و آب لیمو بکار دارند نافع باشد

بستانند و پوست باز کنند و بگذارند تا اندک پاره [illegible] بعد از آن در عسل بجوشانند یا در جلاب مقوی کنند معده را نیک بود

بستانند و نیک شیره بگیرند و در سبوی نو کنند و سرش بپوشانند و در زیر جو نهند بعد از چند روز بخورند که سودمند باشد

بستانند از درختی تازه و با شکر یا عسل بخورند و غذای عظیم دهد و نافع و سودمند باشد والله اعلم

بستانند و پوستش در گلاب بریزند و عرقش استان بگیرند نافع بود و صداع گرم را سود دارد و اگر با شکر یا خورند سودمند باشد

بستانند در آن وقت که خرما رنگ خواهد گرفت و به دو نیم کنند و بجوشانند و خشک کنند و بخورند در معده را برد و قوت باه زیان دارد

انواعه	الاجود	طبیعت	المنفعه	مضرت	دفع مضرت
انبه	آنچه تازه و رسیده	گرم در دوم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
رطب	آنچه بسیار شیرین بود	گرم در دوم	[illegible]	[illegible]	بعد از آن [illegible]
ابلس	آنچه بسیار رسیده بود	سرد و خشک	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حب	آنچه بسیار رسیده بود	سرد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بادام	آنچه تازه بود	سرد و خشک	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ترنج	آنچه ... بود	سرد	[illegible]	[illegible]	عسل خورند
فندق	آنچه تازه بود	گرم در دوم	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وجه استعمال هذه الفواکه

اجناس رطب بسیار است و بهترین آن زاد است و برای مسمی و حوامی و بایدکه تا به چیزی خورده باشند چند عدد بخورند تا معده را زیان ندارد

بهترین قسب حبیب بغداد بود و از آن فارس و آن کرمان و به تری خورند و اگر با شیر خورند نافع باشد و از خشکی برد والله اعلم و احکم

در وقت بهار چون پدید آید پوستش دور کنند و سماق و خاک و ریگ بر سرش کنند و سنگی بر سرش نهند تا پرورده شود و سودمند باشند

تا توانند نخورند که تخمه آرد و معده را زیان دارد و چون خورند با جنس ما برای دوشاب یا عسل با قاینه خورند تا سودمند باشند

با شکر خورند تر و پوست باز کرده قطع صفرا کند و بعد از آن چیزی چرب خورند و اگر بعد از آن جلاب بعسل خورند بغایت نافع باشد

این بغایت پسندیده است و نقل شاید و شکر بقوام آورند و بادام را دو نیمه کنند و در میان آن گذارند چون بخورند آب دهان را بفزاید

بستانند و پوستش بر این کنند بغایت نافع بود اما بسیار نخورند که تخمه آرد و اگر چنانچه خورند با عسل خورند که نافع باشند

[illegible]	الاختیار	الطبع	المنافع	المضر	دفع المضر
کمثری	بهترین آن داری سیر بود	سرد و خشک است	دفع صفرا کند	بادی آرد	[illegible]
خربزه	بهترین آن کابلی بود	سرد و تر است	بول و باه را زیاده کند	تب بلغمی آرد	با سکنجبین خورند
انجیر	بهترین آن [illegible]	سرد و خشک است	[illegible]	سرفه آرد	[illegible]
به	بهترین آن تبریزی بود	سرد و تر است	اسهال صفرا کند	سستی آرد	با [illegible]
نارنج	بهترین [illegible]	سرد و خشک است	[illegible]	سودا آرد	[illegible]
آلوی بخارا	بهترین آن بخاری بود	سرد و تر است	اسهال صفرا کند	ضعف معده آرد	با [illegible]
[illegible]	بهترین آن [illegible] بود	گرم و تر	[illegible]	نفخ آرد	[illegible]

وجه استعمال هذه الفواکه

این در طبرستان بستانند و در زیر خاک نهند تا پرورده شود و به تری در سرکه نهند بغایت سودمند و منفعت کند والله اعلم

بغایت نفاخ بود و تب بلغمی آرد تا خشک نشود همه [illegible] را زیان دارد و با [illegible] و فانید بجری خورند نافع باشد والله اعلم

آرد این بستانند و بروغن جوز بریان کنند و با عسل بخورند تا فانید بجری بادی باز گیرند و بخورند حلقه را ببرد و خون [illegible] باز گیرد

در تری بستانند و بزنند با آب و شیره آن بگیرند و بقوام آرند این را رب آلو گشنیز خوانند و با گوشت بپزند منفعت کند

بغایت جگر را سودمند است و این را افشاره بگیرند و خشک کنند بگرم سیرها برند و در آن هوا بغایت سودمند باشد

این در تری بغایت لذیذ بود و اگر بگوشت بپزند نافع بود و شکر و نمک [illegible] اما نمک زیان دارد و بهتر از همه رنگاری بود

باید که نیک رسیده بود که بخورند مضر نباشد و اگر در آتش گرم کنند لذیذ بود و پوست باز باید کرد و بسیار خوردن خناق آورد

ادویه که ...	الاختیار	طبیعت	منفعت	مضرت	دفع مضرت
[illegible]	سپید	گرم و خشک	نفس تنگی	[illegible]	سپید
[illegible]	ابی فستقی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جوز خشک	خشک پوست و تازه	گرم و خشک	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مغز بادام	بیخ نیزی بود	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
فندق خشک	خشک نیکو	گرم و نرم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	بریان کرده نافع بود	[illegible]	[illegible]
فستق خشک	خشک تازه	گرم و خشک	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

وجه استعمال هذه الفواکه

بستانند و در شیر آغازند تا نرم شود نافع بود و اگر در وقت تری در میان مغز خرما نهند با مغز بادام و پسته تر کنجد نافع بود

کسانی که ایشان را شهوت گل خوردن غالب شود با مغز بادام بخورند شهوت گل ببرد و دو درب را سود دارد و اما بسیار نباید خورد

این در همه خورد و نهان کنند و در ریشها کنند نافع بود و سوزش آتش ببرد و سوختن آن بشکنند و مغل در آب و نمک بریان کرده نافع بود

اگر پوست این مثقالی بگیرند و در شور خشک نهند و در کوزه زرد کنند خون بازگیرد و بریان کرده با شکر و عسل نافع بود و سود دهد

این درهم ... خویش بجای مغز بادام در لوزینه نهند و قطایف پر کنند اما بریان کرده و تازه باید خورد و اگر اندک باید نافع بود زهری دارد

بستانند و در روغن جوز آغازند و بگذارند تا روغن در میان شود و در ... نافع بود و اگر بسیار خورند خارش آرد و مضر باشد

روغن این بستانند و بر زدن فالج و لقوه را سود دهد و ... سرد را نیک بود و بجای مغز جوز در قطایف نهند نافع و لذیذ بود

وصه استعمال هذه الانواع

این را در آذربایجان و شام و در موضع خود بر آتش نهند و بخورند معده را درست کند و خون از شکم باز گیرد و بسیار منفعت بود

بستانند هر دو پوست بیرون کنند و در آب آغازند پاره کرده و آنچه نشوید (؟) هیچ حسنی از وی بشود و باره و کنند و بپزند والله اعلم

بستانند و دانه اش بیرون کنند و بجای دانه او زعفران در نهند و در روغن بادام آغازند و هر بامداد و هر شب ده عدد بخورند نافع بود

این را در حال آنکه تازه باشد آبش بگیرند و با برنج بریان خورند بغایت سود کند بود و از آب او سکبا کنند و طواق خوانند و با قاچند خورند

این در گنجه و مرصغهای (؟) گران باشند و در هوای سرد بسیار خورند با عسل و در آن موضع نافع بود و در جایهای دیگر بد خوردن

در بلخ و ماوراء النهر بسیار بود و این خانی کوچک بود چی (؟) استخوان و عسل سپید بود و درو وی گرمی است و در سکبا کنند

این جنس همه جای است اما بهتر و نافع تر لشکری بود و بعد از آن شامی و بعد از آن هندی و چون نبات همه جنس از او بود والله اعلم

الفواکه	الطبیعة	الاختیار	النفع	المضر	دفع المضر
[illegible]	[illegible]	معتدل بود	معده را [illegible] کند	[illegible]	[illegible]
عنب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سیب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

انواع الرب	الاغذیه	الطبیعت	المنفع	مصلح	دفع مضرت
رب بهی	[illegible]	سرد در اول و در دوم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
رب سیب	[illegible]	[illegible]	لطف [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	گرم و خشک	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
غوره [illegible]	[illegible]	سرد و خشک	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	گرم و نرم	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ای از

وجه استعمال هذه الانواع

این رب ها یک یک برگیرند و باهم جمع کنند و از شاخ کرفس بیند و بجوشانند و صافی کنند و به آتش بقوام آرند بغایت نافع باشد

آن بهتر بود که نبات را شیره بگیرند و آنرا در قالب بطرز و کنند بغایت نیک بود اما از شکر نیز کنند چنان باشد و نه نافع بود

باید که از انار را همی بکنند و دانه دانه کنند و در سایه خشک کنند و چون خشک شود و در سبوی نو کنند و با مویز طایفی نقل خورند

آن نیک بود که از انار بستانی بود اما آنرا از انار کوهی بود و بپسندیده و بجوشانند و باید که تازه بود و بگوشت بریزند تا سرد و سند باشد

باید که غوره بستانند و از آتش بگیرند و در آفتاب بپرورند و هر سه روز باز کوه دانند و آنچه از آن نشیند بریزند تا صافی شود

بستانند و بدو نیم کنند و بجای پاک بگسترانند تا خشک شود و هر سه روز باز گردانند و نگه دارند که غبار و دود بر وی ننشیند نیک بود

چون از قند کنند بهاز آن بود که از شکر کنند که قند را آب آتش ملائم بود و شکر را دود آتش و تیره نیک صافی باید کرد و در آفتاب از قاروره بیرون کنند به بود

دفع المضرة	المصلح	المضرة	الطبع	الاختيار	انواع الحلوی
بسکنجبین دارند	[illegible]	فربه کند	گرم و تر	زرد سپید باید	[illegible]
با فوشیدن آب آرزو	[illegible]	معده را نافع بود	سرد تر	الجوزی صافی بود	[illegible]
آب [illegible]	[illegible]	سده و کلان را نافع	گرم و تر	از [illegible]	[illegible]
با روغن بادام [illegible]	سده کلان را [illegible]	جوان را نافع بود	سرد تر	الجمعفیه بود	عسل
[illegible]	معده را [illegible]	[illegible]	گرم و تر	[illegible]	[illegible]
با دو [illegible]	[illegible]	الخشکی نافع بود	سرد تر	الجدید [illegible] بود	[illegible]
[illegible]	مرطوبی را زیان دارد	سهل [illegible]	سرد و تر	[illegible]	[illegible]

وجه استعمال هذه الانواع

آن نیک بود که آب نی شکر بود و آنچه از شیره کنند سخت به بود و چون ارده کنجد بگشنند و بخورند مردم را فربه کنند

این بهتر آن بود که از آب نی پزند نی غش و بعضی زیر نی غش پزند و زرد بادی اضافت کنند نافع باشد

این از قند کنند چنانکه بستانند گلاب و بادی گذارند و کافور رمانی و بعد از آن که پاک کرده باشند از کف با قوام آورده بگشنند و بریزند

این سید الحلوا است فی الدنیا و الآخرة و در همه علتها سود دارد و گرم مزاج را الحلوای نشاسته با بادام باید و مرطوبی را با روغن جوز

آب انگور با آب انجیر صافی کنند و بر سر آتش نهند و بجوشانند و نشاسته در وی کنند تا سطبر شود و بعد از آن بر جا می بریزند

بستانند و بزری در سر که نهند حرارت وی اندک سود و معده را نافع بود و منفعت از آن بگویند و با شکر بخورند سود دهند بارند

بستانند و یک شب بیا غازند و آتش ببرند و بحلوا کنند با روغن بادام نبات نافع بود قوت باه آرد و درد شانی چشم بیفزاید

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] زیان دارد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] زیان دارد	[illegible]

وجه استعمال هذه الاشربه

آب قند و نان قند و شراب قند نافع نبود و مضر باشد اما در سرد و سیرها سودمند باشد و در گرم سیر مضر و محروران را و جوانان را نافع باشد

باید که تنگ پخته باشد و خمیر تنگ بر آمده تا چون خورند نافع باشد جوانان را از نارو انگ و لیمو و آب غوره و آب ترنج و پیرانرا از آب عسل نافع باشد

باید که چون خواهد خورد بر شراب گندم و گوشت آبه و مرغ خانگی خورد و عسل باید داد بعسل باید و هرچه از این از انواع دست دهد

باید که لیموری در زیره ماهی تازه بریان کرده و گوشت بره و چیزهای معتدل خورده باشد چون این خورد و عسل الکشته خورد

باید که چیزهای چرب خورده باشد و در پس شراب باید طعام خوردن و نقل نیز بخورد تا سودمند باشد

باید که جوانان خورند اما پیران را سود دارد و رطوبت را قطع کند و باید که چیزهای خشک خورند مثل انار و ماه و گوشتهای چرب

باید که آب رود خورند و از آب زیر درخت نخورند باشند و آب باران و آب یخ سرد کرده جرعه جرعه خوردن نافع باشد

اسم	ماهیتش	طبعش	منافعش	مضرتش	مصلحش
جنجه نعمون	[illegible]	گرم و خشک	قاطع [illegible]	[illegible]	[illegible]
سکنجبین	[illegible]	[illegible]	طعام هضم کند	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	گرم و نرم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شراب [illegible]	[illegible]	گرم و خشک	حرارت [illegible]	نفخ بود	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شراب [illegible]	[illegible]	گرم و نرم	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وجه استعمال هذه الاشربة

شراب کهن بستانند و در دیگی کنند و فلفل و خولنجان و زرنباد و برگ قماری و ساذج هندی و عود و زعفران در کرباسی بندند و در میان آن کنند

این را بجوشانند تا هر چه کف [illegible] آید و اسپندان در وی کنند و در میان آن ببرند تا آنچه قوت باشد با آن دهد و با یخ و برف خورند

دیگی بزرگ بستانند و قدری در بیست من آب انگور در وی کنند و بچه فربه در میان آن افکنند و بجوشانند با ادویه معلوم و روغن از سرش بگیرند

آب نیشکر بگیرند و آب انار امیلسی و آب قصب السکر از هر یکی برابر و در ظرفی آبگینه کنند و بگذارند تا نیک بجوشد و صافی کنند بغایت نافع بود

آرد جو بستانند و خمیر کنند و بجوشانند با آب و بستانند و بر سر آن کنند و بگذارند تا بجوشد و صافی کنند و جوانان بخورند نافع باشد

بهندوستان بسیار کنند بستانند و در آب کنند در ظرفهای بزرگ و چون بجوشد آنچه بر سر می آید بر میگیرند و می خورند و بگذارند که ترش شود

ترکستان خورند و این را [illegible] خوانند گندم مغز کنند و در آب [illegible] بجوشانند و در ظرفی کنند و صافی کنند و بخورند نافع باشد

[illegible]	الاشربه	الطبیعه	النفع	المضره	دفع المضره
می	از رب انگور	معتدل بود	معده را قوت دهد	طبع را نرم کند	[illegible]
سکنجبین	از ادویه و ...	[illegible]	تب را نافع	[illegible]	[illegible]
شراب انار	از انار ترش و ...	سرد و خشک	تشنگی را نافع	سودا آرد	[illegible]
ترنجبین	از عصاره انگور	[illegible]	دل را قوت دهد	[illegible]	بلغم صافی کند
شراب ریباس	از ریباس ترش	سرد و خشک	صفرا را نافع	[illegible]	[illegible]
[illegible]	از مورد و دانه و انگور	[illegible]	[illegible] را نافع بود	[illegible]	[illegible]
از بنفشه	[illegible]	سرد و تر	[illegible] را نافع	معده [illegible] کند	[illegible]

وجه استعمال هذه الاشربه

ده رطل آب به بستانند و پنج رطل شراب انگوری و دو رطل و نیم شکر بپزند و مروق کنند بخورند که معده ضعیف را بغایت نافع باشد

غوره بیرون رنگ برافکند بستانند و آتش بگیرند و صافی کنند و یک من شکر بپزند و تسکین صفرا کند و در تب شاید که خورند

انار ترش و شیرین بگیرند و عصاره بستانند و آتش بگیرند و یک شب بگذارند و با شکر بپزند مردم صفرائی را بغایت نافع باشد

ده من قند یا شکر سفید بستانند و گلاب بپزند و بقوام آرند آنگاه بر هر ده من قند سی درم آب سماق برنج صافی بر نهند نافع بود

بستانند و بکوبند و آتش بگیرند که تا بی قوی بجوشانند و قدری شکر بر آن نهند و به سفیده خایه صافی کنند سودمند باشد

چون تر بود بجوشانند و شیره آتش بگیرند و اگر خواهند مورد دانه نرخشک در آغاز نهند یک شب و دیگر روز با آب مورد بجوشانند و با قوام آرند

ده استیر بنفشه تر در چهار من آب بجوشانند تا یک رطل شود و باقی صافی کنند و یک من شکر بر وی نهند و بپزند بغایت سودمند باشند

اسم شربت	الامتحان	طبیعت	منفعت	مصلح	[illegible]
از زرشک	ضعیف معده را سود دارد	معتدل بود	دل را قوت دهد	[illegible] نافع بود	[illegible]
شراب [illegible]	از بهر دل تنگی نافع بود	سرد و خشک	قوت معده دارد	قبض آرد	[illegible]
از [illegible]	[illegible]	معتدل بود	[illegible]	[illegible] نافع بود	[illegible]
شراب [illegible]	از گل سرخ نافع بود	سرد و خشک	اسهال صفرا کند	قبض آرد	[illegible]
از [illegible]	[illegible]	سرد و تر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شراب [illegible]	از بهر [illegible]	سرد و خشک	معده را نافع بود	[illegible]	[illegible]
از انار	[illegible]	سرد و تر	اسهال صفرا کند	معده را [illegible] کند	[illegible]

وجه استعمال هذه الاشربه

آب سیب بگیرند و قدری گل بر وی افکنند و یک شب بگذارند تا صافی شود و آنگه ز رواق و با شکر بپزند نافع و سودمند باشد

این هم بر مثال شراب سیب باید پخت از بهر شکم بار گرفتن با شکر بپزند و چون از جهت تقویت معده خورند با شکر پزند

آب توت سیاه بگیرند باید که نیک سیاه بود و هر یک من آب رطلی عسل و ده استیر شراب انگوری بر افکنند و بقوام آرند نافع باشد

ده من آب و دو من و نیم گل سرخ بپزند و چون قوت بآب گذارد دیگر [illegible] بشراب بپزند و با سکنجبین خورند نافع باشد

این شراب بر حسب مزاجها پزند اگر از جهت سرد مزاجان بود بعسل پزند و اگر سکنجبین و اگر از جهت جوانان پزند با ترنجبین و نبات

به و امرود و سیب بستانند و بکوبند و باید که نیک پخته باشد و آبش بگیرند و شراب پزند و اگر نپخته باشد بجوشانند و آبش بگیرند

انار سیاه بشکنند و آنچه گرم و در آن باشد جدا کنند و آب انار بجوشانند و آب آن بگیرند و با شکر بپزند و بقوام آرند نافع بود

اسم الاشربه	الماخذ	الطبع	النفع	المضر	دفع المضر
شراب سیب و به	از میوهٔ تازه گیرند	معتدل بود	[illegible]	[illegible]	سکنجبین [illegible]
جلاب	از نبات و قند سازند	معتدل بود	بجهت گرم [illegible] بود	[illegible]	[illegible]
شراب بالنگو	از بالنگوی تازه گیرند	گرم و تر	نفعه [illegible]	[illegible]	شراب [illegible]
شراب نیلوفر	از نیلوفر تازه گیرند	سرد و تر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سکنجبین	از سرکه و شکر [illegible]	سرد و خشک	قطع صفرا کند	[illegible]	[illegible]
سکنجبین بزوری	از بیخهای [illegible]	[illegible]	سده [illegible]	[illegible]	[illegible]
شراب عود	از عود و گلاب [illegible]	گرم و خشک	تقویت [illegible]	[illegible]	[illegible]

وجه استعمال بعضی الاشربه

آب سیب و آب به ترش و آب نار ترش و شیرین و آب ابر و و آب غوره و آب ریباس و آب نارنگ بگیرند هر یکی علیحده و شراب پزند

قند بستانند و با آب سرد بگذارند و بر سر آتش نهند و سفیده تخم مرغ بر آن نهند و کف بگیرند و صافی کنند و از عسل هم چنین کنند

بالنگوی تر بستانند و بجوشانند در آب و بگذارند تا قوت باز آب دهد و آنگاه بشکر یا عسل شراب پزند و مصطکی و زعفران و سنبل در آن نهند

برگ نیلوفر بستانند هر چه ازرق باشد و میانه برگ سبز جدا کنند و در آب باران بجوشانند و بجوش نرم صافی کنند و با نبات شراب پزند

شکر سفید بستانند و سرکه انگوری بر آن کنند و بر سر آتش نهند و بگذارند تا که اخته [?] شود و بر سر آتش نهند و گلاب بروی زنند و کفش بگیرند و بقوام آرند

پوست اصل کاسنی و رازیانه و کرفس و اذخر و کبر و نعنع و تخم کرفس و کشوث بستانند و پاک کنند و یک شب در آب تر کنند و با سرکه و آب بجوشانند

عود پاره پاره کنند و در میان آب سیب انگور و گلاب آغاز کنند و یک هفته بگذارند و با آتش نرم بجوشانند تا قوت به آب دهد و با نبات و طبرزد شراب زنند

دفع مضرت	المضرت	المنفعة	الطبع	الجنس	اسم المرکبات
[illegible]	مطفی را زیان دارد	معده و جگر گرم را نافع	سرد و تر	از جنس [illegible]	شراب صندل
با شراب [illegible] خورند	زنج را زیان دارد	[illegible] نافع بود	سرد و خشک	نسخه از قانون نقل کنند	سکنجبین
[illegible]	اعصاب را زیان دارد	[illegible] نافع	سرد و خشک	از جنس [illegible]	شراب حماض ترنج
[illegible]	[illegible]	معده را نافع بود	[illegible]	از جنس بهی تازه	[illegible]
[illegible]	اطفال را زیان دارد	تقویت دل	گرم و تر	[illegible]	ترنج پرورده
با کافور [illegible] خورند	[illegible] را زیان دارد	[illegible] دل دهد	معتدل بود	از گل [illegible]	[illegible]
[illegible]	حرارت افزاید	منضج [illegible]	گرم و تر	[illegible]	گل انگبین

وجه استعمال هذه المرکبات والاشربه

شکر با قوام آرند و صندل محلول مقاصری در آن کنند به هر منی شکر پنج درم صندل و هر وقت که خورند با شراب نیلوفر بکار دارند نافع باشد

این شرابی است که وصف او درین موضع ثران کرده آن بوده که در بغداد ترتیب کنند و نسخه ساختن آن در کتاب قانون باید جست

آن چنان بود که پاره پاره کنند و آب حماض نه آنکس چیره که پوست آن باز کنند و دانه بیرون کنند بر سنگی کنند نافع باشد

حکم این هم حکم حماض است و هیچ یک تحمل آتش تیز نکنند باید که آتش نرم کنند و در وقت فرو گرفتن آب حماض و آب لیمو در وی کنند

این را یاد کرده ایم اما شرط آنست که تا نیک نشود در عسل نهند تا رسیده شود و بعد عطرها و مصطکی و عود بر آن نهند

گل را برگ کنند و یک شب بگذارند و آنگاه بناخن گیرند و پاره پاره کنند و با شکر درست خمیر کنند بر هر ده استیری گل و در آخر می بجلاب کنند

گل را هم چنین کنند و در عسل کنند و در سرویر دو ماه و در گرما سی چهل روز و در آفتاب نهند و گل نافع بود

دفع مضرت	مضرت	منفعت	طبیعت	از چه سازند	الادهان
جلاب خورند	جوانان را زیان دارد	سعفه را نافع بود	گرم و خشک	از جوز آزاد	روغن زردکان
جلاب خورند	سستی سعفه دارد	سعفه را نافع بود	معتدل است	از بادام و دهن	روغن بادام
جلاب خورند	جوانان را زیان دارد	نفس را نافع است	گرم و خشک	از پسته تازه	روغن پسته
با روغن گل بکار دارند	سستی اعصاب	دماغ را نافع بود	سرد و تر	از بادام پرورده	روغن بنفشه
[illegible]	امعای حار را	[illegible]	معتدل بود	از بادام با نیم پرورده	روغن گل
با روغن زیت بکار دارند	[illegible]	[illegible] نافع بود	گرم و خشک	از نرگس پرورده	روغن نرگس
[illegible]	[illegible]	[illegible] نافع بود	گرم و خشک	از روغن [illegible]	روغن یاسمن

وجه استعمال هذه الادهان

از جوز آزاد و بگیرند و پوست کنده و بجای تنک شیر بریزد و بغایت نافع بود و جایگاه گرم گذاشت

فربه شود بجای چربش بکار دارند

این را پوست بکنند با آب گرم و خشک کنند با آفتاب و گل خشک با ... در جایگاهی

کنند تا بوی گل بگیرد و یا یاسمن و آنگاه روغنش بگیرند

بستانند و بکوبند و پاره کنند و اگر غشی بود در میان آن بیرون کنند روغنش بگیرند

بغایت نافع بود و بعوض نیز خورند و کودکان را زیان دارد

مغز بادام پوست باز کنند و بکوبند و نیم کنند و بگسترند تا خشک شود و آنکه در خانه که هوا

در آن زود و بگسترند و بنفشه گوفی در آن کنند و در آنجا فی الدوام کنند

این از کنجد پوست کنده کنند و از مغز بادام و اینجا که در باب بنفشه گفته ایم بکنند

و در آفتاب با گل بپرورند پسندیده بود و نافع باشد

این بر مثال روغن گل کنند اما از نرگس و در رزده باید گرفت و در روغن زیت

کردن و در آفتاب نهادن تا پرورده شود و امراض بعضی را شاید

این را روغن زنبق خوانند و نیکوتر آن بود که روغن صنوبر بگیرند و با یاسمن بپرورند

و اگر روغن صنوبر نبود روغن زیت نافع باشد

دفع مضرت	مضرت	المنفعة	طبیعت	الاجزاء	نان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	گرم و نرم	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	گرم و نرم	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وجه استعمال هذه الاطعمه

دیگی بستانند و آب در وی کنند و در تنور نهند و سیب در وی اندازند و دیگ [illegible] چهار پاره کنند و بر سر چوب نهند و مرغ پرورده در وی ریزند

آن بهتر بود که گوشت سینه مرغ و بره با هم بکوبند [illegible] و همچنان در دیگ کنند ونخود در آن آغاز کنند و بپزند و گرده‌های تر بر آن نهند نافع بود

از سه گوشت بپزند گوشت مرغ و بره و گوشت گاو [illegible] گندم را بگدازند تا پخته شود و این گوشتها در آن کنند تا مهرا شود که نافع باشد

این هم از سه گوشت کنند و مغز جوز کوفته و سعتر و کره و [illegible] در آغشته در زعفران در تنور نهند و سر تنور بگیرند تا یک مهرا شود

این هم با سه گوشت و گندم در تنور نهند تا نیک مهرا شود و باید که هر پنج من گوشت یک من گندم بود و آنگاه پنیر تازه بپزند نافع باشد

این را از انواع بپزند اما لذیذتر آن بود که برنج با روغن گاو بریان کنند و آب را جدا بجوشانند و بر سر آن کنند و بر هر منی برنج دو من عسل خورند

بستانند گوشت فربه و پیاز و کنند با برنج و گوشت پاره‌های بزرگ کنند و داروی خشک در شکنبه پاک کرده معطر نهند و استخوان [illegible] کنند نافع بود

[illegible]	الاختیار	[illegible]	المنفع	[illegible]	دفع مضرتها
سکباج	از سرکه انگوری نافع بود	معتدل بود	معده صفراوی را نافع	[illegible] معده را	[illegible]
[illegible]	گوشت مرغ فربه	سرد است	معده [illegible]	طبع ضعیف را	با روغن بادام [illegible]
مصوص با	از پای سفید	سرد بود	حرارت را نافع بود	[illegible] بود	[illegible]
[illegible]	از دوغ گاو	سرد و تر	دفع صفراوی [illegible]	[illegible]	[illegible]
کشک با	از گوشت بز [illegible]	سرد و خشک	اسهال را نافع بود	سودا آرد	[illegible]
[illegible]	از ترش [illegible]	سرد و [illegible]	معده گرم را نافع	[illegible]	[illegible]
سماق با	سماق سنجاری	سرد و خشک	معده را نافع بود	سودا آرد	مغز جوز [illegible]

وجه استعمال هذه الاطعمه

این را از سرکه انگوری پزند و گوشت گاو و گوسفند و چغندر و چارزد و گزر و عناب و مغز بادام و کبر و زعفران در وی کنند نافع بود

گوشت مرغ بستانند و بپزند و بر روغن بادام بریان کنند و آنگه سرکه انگور در آن کنند و مغز بادام و نخود و پوست کنده و سنجد و شکر در آن کنند نافع بود

گوشت فربه بستانند و باب بپزند و بگذارند تا بسته شود و ماست را بجوشانند با کشی و آن گوشت در آن میان کنند و نعنع بر سر آن کنند نافع بود

هم بر مثال ماست بپزند اما در این چغندر و کدو و بادنجان و چارز با گوشت بپزند و دوغ بجوشانند و در آن میان کنند و ورق قماری در آن کنند نافع بود

گوشت بزغاله فربه بپزند و مغز جوز درست در میان کنند و کوفته نیز کنند با سیر تر یا خشک بسیند بوزن و نافع باشد و لذیذ بود

برگ چغندر و ساق او و کشک و گزر بجوشانند و آش برزند و گوشت را بپزند و اینها را با آن بر کنند و مغز جوز و سیر در آن کنند نافع باشد.

سماق سنجاری را داغ کنند و آب گرم کنند و در سر آن کنند و زیره و نسی بگیرند و گوشت بچه بر شته کنند و آن را بر سر آن کنند مغز جوز و سیر نافع بود.

اطعمه	طبیعت	مختار	منفعت	مضرت	دفع مضرت
انار دانه	تر و تازه ترش	سرد و خشک	معده را نافع بود	[illegible]	معده را [illegible]
سماق	[illegible]	سرد و خشک	[illegible]	سرد [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	سرد و خشک	[illegible]	[illegible]	با برنج
غوره	[illegible]	معتدل	معده [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] غوره	سرد و خشک	معده [illegible]	مضعف [illegible]	[illegible]
عدس	[illegible]	سرد	نافع بود	معده [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	سرد و خشک	[illegible]	سود [illegible]	[illegible]

انار دا

وجه استعمال هذه الاطعمه

انار دانگ ترش و مویز پاک کنند و مویز کمتر باید و هر دو در آب حل کنند و آن را
با توابل بپزند تا نیک پخته شود و بر سر آن کنند با مغز جوز و شیره نافع بود
این را همچنان سماق بپزند اما اگر خشک باشد از حب و برگ پاک کنند و بعد از آن
بخیسانند تا نرم شود و منفعت کنند والله اعلم
گوشت مرغ با برنج بپزند و آب او در آن کنند و مغز بادام شیره بگیرند و چاشنی
شکر دهند و روغن بادام خورند نافع بود
باید که گوشت نیک پخته باشد با توابل و آب غوره بگیرند و در آن کنند و مغز
از طعم بگیرند و آب زرد و بریزند و در آن بجوشانند و بگذارند تا گوشت جدا شود
این را هم چون غوره بپزند اما باید که نیک پخته شود با توابل و آب [illegible] طعم
و مغز جوز بعد از آن که آب بر بریزند و بجوشانند نیک باشد
این اگر خشک بود در آب حل کنند و اگر نه بجوشانند و شیره اش بگیرند
و با گوشت بپزند با توابل و نعنع و سداب و در آن کنند نافع بود
عدس را پوست بکنند و بپزند با گوشت تا قوت باز دهد و برگ چغندر را با
آن کنند و سرکه و شکر در آن کنند نافع باشد

طبع	الاختیار	طبع	المضر	طبع	دفع المضر
آش کباه	تتماج جنس خیر	گرم در دوم	در معده ...	[illegible]	[illegible]
تتماج	آرد از نیک بود	معتدل	معتدل نافع بود	تتماج	[illegible]
آش ماست	سرد ...	گرم در دوم	تنک نافع	معده را	بعد از آن
مصوص	گوشت پخته ... بود	[illegible]	معده را نافع بود	سرد ...	بعد از آن ...
قریص	... سرکه و زیره	معتدل	... نافع	ام ...	بعد از آن ...
سکباج مطجن	بادام ...	سرد	... بود	...	...
زیرباج دوغنیه	از اطراف ...	سرد و تر	صحیح ...	معده ...	بعد از آن ...

وجه استعمال هذه الاطعمه

آرد این چون آرد تتماج باید گوشت با فلفل و دارچینی و زیره و گشنیز و گندنا بکوبند و برابر آن
و در آن میان کنند و بعقب انار دانه و روغن جوز خورند

این هر چند تنک تر کنند بهتر بود و چندان بپزند که نرم شود و بعقب ماست و کشک بهتر
بود و بگوشت نمک سود و گوشت شکاری نافع باشد

آرد باید که سخت نرم بود و تنک بپزند و گوشت را اول بپزند و عدس و نخود و دو جا بپزند جداگانه
و آب آن بریزند و در میان آن کنند نافع بود

آن بهتر بود که گنجشک یا دراج یا ماهی باک کنند و میان ایشان بعد از
پاک کنند و در سرکه خام بنهند و بگذارند تا جدا شود

گوشت گاو فربه بستانند و پاره پاره کنند و استخوان بیرون کنند و در سرکه کهنه بنهند و بگذارند
تا نرم شود و اگر با خاویار بپزند نافع باشد

شکمبه گاو بستانند و پاک کنند و معطر کنند بعود و مشک و سرکه و زعفران و دیگر بوی خوش باشند
و شیرین کنند بشکر و سرخ را مانند ... بود

این اعضا را بستانند و کباب بنهند و بعد از آن بپزند با اسفاناج و برنج و نخود و اگر روغن
جوز یا بادام بر آن یار کنند و سرد بخورند سودمند بود

نوع البعض	مصلحه	سن و طبع	مضرته	الاغذیه	منفعته
[illegible]	سودا آرد	معده را نافع بود	گرم بود	انچه براق و تازه بود	فصل بادنجان
معده را [illegible]	معده را روغن دارد	[illegible]	سرد و تر	گوزی چرب	فصل [illegible]
[illegible]	بادام [illegible]	[illegible] نافع بود	معتدل بود	انچه بزرگ [illegible] بود	فصل کدو
[illegible]	سودا آرد	معده را نافع بود	[illegible]	[illegible]	فصل [illegible]
[illegible]	معده را روغن دارد	[illegible]	گرم و تر	[illegible]	فصل [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	معتدل بود	از خیار تازه	قلیه خیار تازه
[illegible]	دماغ را روغن دارد	[illegible]	گرم و تر	انچه سفید بود	فصل پیاز

بادنجان

وجه استعمال هذه البقلایا

بادنجان پوست باز کنند و در برنج کنند و یک ذره گوشت و ابازیر و نمک در بادنجان داند کی آب آن کنند و اگر پیاز کنند نافع باشد و لذیذ بود

گوز خرد کنند با گوشت و پیاز و ابازیر و کنند تا با آن باز کنند و قدری روغن جوز داند کی آب آن کنند و بروغن بادام بخته کنند

کدو باره کنند و دانه بیرون کنند و بجوشانند و آتش بر زنند و گوشت فربه بدان باز کنند و روغن بادام بر آن نهند تا بخته شود و نافع باشد

گوشت بستانند و با رجه بجوشانند و آتش بر زنند و با گوشت بریان کنند و اگر آن نبرد و پیاز با روغن جوز بریان کنند و بکار مغز جوز بر آن ریزند

بجشک و بره و مرغ این هر سه گوشت با هم بپزند تا آب پیاز تر و با روغن جوز در ده فیه و ابازیر در آن ریزند سرد بپزند باشد و نافع بود

قلیه خیار هم چون قلیه کدو کنند اما این را آب نپزند و ابازیر ترش و شیرین و ابازیر بدان باز کنند نافع و لذیذ باشد

روغن پیاز پاک کنند و یک من گوشت و گندنا و ابازیر همه در دیگ کنند و سر آن محکم کنند تا بخته شود و بجای گوشت بریان کنند لذیذ بود

اسامی حلوا	الاجزاء	طبیعت	منفعت	مضرت	دفع مضرت
حلوای عسل	عسل نشاسته	گرم و تر	نافع سینه	مضر گرم مزاجان	سکنجبین
حلوای [illegible]	روغن بادام و شکر	معتدل است	[illegible] نافع بود	معده را زیان دارد	روغن بادام [illegible]
حلوای [illegible]	[illegible]	گرم و خشک	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حلوای [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بعد از آن [illegible] خورند
حلوای [illegible]	[illegible]	سرد و تر	[illegible]	معده را زیان دارد	[illegible]
حلوای [illegible]	روغن و زعفران [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بعد از آن عسل خورند
حلوای [illegible]	[illegible]	گرم [illegible]	[illegible]	از طعام [illegible]	[illegible]

وجه استعمال هذه الحلاوی

گفته اند هر حلوا که از عسل کنند عسل به از آن بود و اگر کنند باید که بروغن گاو و روغن بادام
کنند و نشاسته را بدان پاک کنند تا نیک باشد

و همچنین هر حلوا که از شکر کنند خوشتر از شکر بود و حلوای خشک نافع بود و بعد از آن
صابونی و قیسی و نشاستی و آنچه بدین ماند خورند

بخراسان هر منی باید نیم من آرد و یک من روغن گاو [illegible] کنند و نیم [illegible]
و [illegible] کنند و در [illegible] تا پخته شود و خوش [illegible] باشد

این شکر بیشتر بطبرستان بکار افتد اگرچه در خوزستان خیزد و بسیار حلواها
از این خیزد و بسیار حلواها از این [illegible] زنند و قطایف [illegible] بود

این را برنج [illegible] بسیار کنند و باید که از خاک پاک کنند و بقوام [illegible] مغز
بادام بر این کرده [illegible] کنند و حلوا بروغن بادام کنند نافع باشد

باید که بستانند و گرم کرده پاک کنند و آرد گندم با روغن [illegible] بر این کرده
بروی ریزند و زعفران و خشخاش با وی [illegible] کنند نافع باشد

این حلوای منعقد [illegible] چنانکه عسل قوام گیرد و بعد از آن [illegible] بگذارند و بقوام
آرند و بروغن و نشاسته بگیرند نافع باشد تمت الکتاب بعون الملک الوهاب [illegible] ۱۳۰۱